میر محمد حسین حفظه نیخچه‌ای چند برای فراشخانه سرکار مطلوب است لهذا انگارش میرود که آن نعت ناب
دو هزار نیخ از پرگنات متعلقه خود بزودی تمام سرانجام نموده ارسال دارند و در بیاب تاکید اکید قدغن
بلیغ شناسند **پروانه در طلب نیزها** انت ناب نیزه‌ای محفوظ باشند پنجاه راس نیزه‌ای
صرف عید اضحی در حضور مطلوبست باید که نیزه‌ای کلان کلان و فربه از دهات پرگنه چهرولی سرانجام نموده
زود ارسال حضور دارند و تقید بلیغ بکار برند که نیزه‌ها بیمار و لاغر نباشند در بیاب قدغن شمارند مرقوم هفدهم
شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۱۲ **علی شقه در سند خدمت امانت فوجداری** حسب الحکم والا خدمت فوجداری
علاقه پرگنه فلانی من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲۱۶ فصلی از تغیری فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان
مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن براستی و درستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی
نگذارند و در بندوبست و تنبیه و تادیب مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیردستان و مالگذاران
قرار واقعی کوشیده در آبادی و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجب مساعی جمیله رسانند و امی بزمه
رعایا باز نگذارند و چیزی بی سند معتبر بخرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان
و قانونگویان و مزارعان محالات مسطور خان مومی الیه را فوجدار و امین مستقل دانسته این خدمات
باو متعلق شناسند و در اطاعت و فرمان برداری او که موجب رفاه خلائق و رعایا و دولتخواهی سرکار
خواهد بود هرگز متجاوز و تفاوت ننمایند تاکید مزید دانند **ایضاً شقه در سند خدمت فوجداری**
حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد سوای
سائر بعهده خان رفعت نشان محمد فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۱۹ فصلی مقرر شده
باید که بلوازم مراسم آن قرار واقعی پرداخته در بندوبست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه قادیب
مفسدان و حفظ و حراست زیردستان واقعی کوشند و در آزدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا
و تشخیص و تحصیل مال واجب مساعی موفوره بکار برده دامی بزمه رعایا باقی نگذارند و بندوبست متواتر
ارسال دارند و سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفتر خانه معلی میرسانده باشند و دامی بدون سند معتبر الوصول
صرف نکنند باید که چودهریان و قانونگویان و رعایای پرگنه مذکور خان مشار الیه را امین فوجداری مستقل
دانسته بلوازم لواحق این خدمات باو متعلق شناسند در بیاب تاکید اکید دانند **ایضاً شقه رفعت مآب**
حکم سنگ محفوظ باشد حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه

شاهجهان آباد بمقتضای سابق بعهده آن نیست تا آب بحال و برقرار است باید که بجمعی و استمالت تمام بکار
متعلقه پرداخته در آمدنی آنجا را بارسال حضور نمایند و مبلغ پروانه مجدد دوامی بکسی تنخواه ارزند بنابر
تاکید اکید شما بتحریر التاریخ دوم شهر ذیقعده سنه ۱۰۸۰ علی **سند خدمت دیوانی** حسب الحکم
معلی خدمت دیوانی پرگنات بانسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد
ثم الظفر بن ابتدای ایلان ایل سنه والا رفعت پناه فیض احسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی
دیانت و راستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در باره تشخیص جمع و گردآوری مالواجب
و ازدیاد و آبادانی و استمالت کروریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً در صیانت پرگنات و گنجایش عمال
عمله و فعله سائر محالات بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی خسارت و نقصان
راه ندهد و رعایای مالگذار از آسیب آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشه خود قیام
نمایند و جمع آن محالات سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سالتمام بوصول در آورده دامی و درمی
بذمه رعایا نگذارد و در کوشه خزانه بهر خوزنگاه داشته بی کدام سند معتبر حضور بخرج نیارد و احتیاط و اهتمام بجا آرد
که عاملان و گماشتگان آنها بر اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه و اخراجات زائد المال و برداشتن
بالادستی اقدام نتوانند کرد و سررشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده بدفتر
والا ارسال میداشته باشند میباید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و متصدیان و مزارعان جمهور سکنه
آن محالات موی الیه را دیوان مستقل دانسته دست تقلیدی موی الیه را در اجرای امور مضافه اخذ
قوی ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار والا و آسایش
کار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند و در ینباب تاکید دانند **سند خدمت داروغگی**
چون حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوتا بدولت و بانه کاهه شامل سرکار
سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بجان عالیشان سمو المکان فتح یار خان مقرر
و مفوض گشته میباید که متکفلان مهمات دار العدالة انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی
شرعیه باتفاق ثابت خان مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و مضاهی امور بلیغ بنیا
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و دفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان
کنند که سر مو خلاف شرع بعمل نیاید **سند خدمت داروغگی** چون بموجب حکم جهانمطاع

خدمت داروغگی شانزده پرگنه لکنوتی سرکار فلان مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد مرقوم حسب
بفلانی تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته دقیقه از دقایق نادرستی
نگذارد و در ضبط و ربط محصول محال مسطوره حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان بانجام تمام پرداخته
آنچنان کند که وامی و دمی در مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلایق اصلا و مطلقا
بعمل در نیاید و سررشته آمدنی محصول آن محال مع خرج تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه
فصل بدفتر معلی میرسانیده باشند و کوتهه خزانه مهر دیوان و مهر خود مهر نمایند و بکار آرند تا معتبر
حضور پرنور نیارد و باید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت مذکوره متعلق
مشار الیه شناخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نروند سند خدمت
مشرفی حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه جهجهر متعلقه صوبه فلانی از تغیری فلانی بفلانی مقرر
و مفوض گشته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخت و راستی کوشیده دقیقه از دقایق
حزم و هوشیاری مهمل و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که در معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشت
بوقوع نیاید و سررشته کاغذ بالضابطه بدفتر والا درست نموده میفرستاده باشند و باید که چودهریان
و قانونگویان عمله و فعله آنجا خدمت مسطوره بمشار الیه مستقل دانسته تقیدی او را در اجرای امور آن خدمت
قوی دارند **شقه** متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه برناوه سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی
بدانند که چون بموجب یرلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگوئی پرگنه مذکور در بیست از ابتدای ماه فلان
حسب التضمن بخوشی رام مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم این خدمات پرداخته در دو جهت
سرکار و رفاهیت رعایای مالگزار و افزونی تردد و بیش آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده باشند
دستور العمل مال و سایر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشند و رعایا
برایا را از حسن سلوک خود راضی داشته پیرامون ملت و تعدی نا وجه نگردد و بدعتی احداث نکنند
بر طمع و توقع و اخذ ابواب ممنوعه اقدام ننمایند و باید که بموجب سند درگاهی مشار الیه را قانونگوی
در بیست پرگنه مسطور دانسته دست تقیدی او در امور مضافه این خدمت قوی شناخته دیگری را
سهیم و شریک نگردانند و سخن صلاح حسابی او را که هر آینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بود
باشد اختیار نمایند و درینباب تاکید دانند **شقه در سند خدمت فوطه داری** حسب

عالی خدمت فوطه داری پرگنه فلان بهکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد از ابتدای
فصل بیع ایلان ایل بطبق ضبط بوزت آثار بنهاگل مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت
مسطور پرداخته بکمال احتیاط و درستی از دست ندهد و بیکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود موافق ضابطه
معین داخل کوشه خزانه نموده یک دینار بیرون بنگاه ندارد و بی سند حضور دامی بخرج نیارد و باید که متصدیان
مهمات پرگنه مسطور مومی الیه را فوطه دار مستحکم دانسته بوجه آمدنی بهمه جهت تحویل او میکرده باشند و در
فوطه خانه دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود قفل داشته بی تاکید یکدیگر بست و کشاد نسازند درینباب تاکید
اکید دانند **شقه سند جاگیر** متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جوالاپور سرکار فیض آباد
مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند که چون بطبق فرمان والاشان واجب الاذعان بست و پنجم
شهر رمضان مبارک سنه ۱۰۵۵ موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام روشن شاه وغیره درویشان با
فرزندان شیخ بن ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد نسل و بطناً
بعد بطن در وجه انعام آل مغای مشار الیهم مع فرزندان دانسته بتصرف آنها واگذارند و بجمیع الوجوه معاف
و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری و مال وجهات وغیره اخراجات مثل قلعه
و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدر دوئی و قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند درینباب تاکید اکید دانند
در هر سال سند تجدید طلبند تحریر بتاریخ بست و ششم شهر شوال سنه جلوس معلی قلمی گشته **ایضاً شقه**
سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور علاقه پرگنه بیدولی من ابتدای سنه فلان هجری
حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولت مدار مقرر شد باید که چودهریان
و قانونگویان و مزارعان و سایر رعایای موضع مذکور مومی الیه را جاگیردار خود دانسته مالواجب و حقوق
دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود جواب میگفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه
برایا را از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر داشته در صورتیکه نصف سالم رعایا برسد معاملات
نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه در کار جهان پناه نگردد و بدعت تازه احداث نکند تاکید دانند
شقه در سند قضا حسب الحکم جهانمطاع خدمت قضا پرگنه بهادر گده از تغیری قاضی
احمد علی بشیخت مآب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا اصدار فرمان عالی شان که بمتعاقب
درست شده میرسد بطبق احکام بران عمل نموده مشار الیه را قاضی آن محال دانند و دست تعدی

موی الیه را در امور مفوضه بخدمت قوی و مستحکم دانسته دیگران را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای
احکام شرعی در باب مدد و معاون قاضی مسطور باشند **نوشته بسند خدمت صدر الصدور**
گماشتهای جاگیرداران و کردیان پرگنه کرتپور سرکار سنبل مضاف صوبه الله آباد شاهجهان آباد
را اعلام آنکه حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع گردوالی ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطوره سواد
قصبه و قریات متعلقه آن از تغیری قاضی احمد علی بلند قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمیمه
مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم منصب کوره قیام نموده در فیصله قضایا و خصومات ادای صدور
و اقامت جمعه و جماعات و ترغیب مردم و تکمیل من لا یلی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب
انتظام و تعیین اوضاع و انصاف قطع مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که بطریق حکم فیض شیم عمل نموده
مشار الیه را قاضی آنجا دانسته و مستقل تقیدی الیه الجمله امور متعلقه آن خدمت مستقل دانند
و دیگری را سهیم و شریک ندانند و کوتاهیات و سجلات را بمهر او معتبر شمارند درینباب تاکید دانسته
حسب المسطور بعمل آرند **طریقه تحریر سند چودهرائی** چون خدمت چودهرائی مهندوی مهابن
متعلقه سرکار فلانی مضاف صوبه مستقر الخلافه اکبرآباد از تغیری فلانی بچودهری رای سنگه مقرر گشته
باید که در امور مضافه آن خدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز
افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک بآن جماعت
مسلوک دارد و از هدی بوجه من الوجوه طمع ننماید درینباب تاکید دانند **طریقه تحریر اسناد**
خدمات از طرف امرا از امانت مآب گلاب رای محفوظ باشند عزت آثار کنجر لال را بعلاقه فوطه داری
مصارف شمارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه فریدآباد مقرر و مامور نموده شد لازم که آن مبلغ را
بعلاقه مفوضه مستقل دانسته داخله زر تمامی پرگنه بدکان موی الیه میکنانیده باشند و امی سوائی کان فوطه را
ندارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بموی الیه وصول کنانیده و بند درین باده
سر قبایل و اهمال نورزند قدغن شمارند **نوشته** عزیز القدر سهوانی سنگه بعافیت باشند در بولا فوطه داری
پرگنه نانسی من ابتدای سنه ۱۲۰۳ فصلی از تغیری دهرم داس فوطه دار بعزت آثار حبیبی رام از حضور
مقرر و مفوض گشته باید که بطابق حکم مشار الیه را دخیل در کار و بار نموده عهده مرقوم بطور لازم مذکور
واگذارند و دیگری را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند و رسوم و بهیت از زمینداران مستوره

اندیشه بدهانند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد پوست پرگنه ایشان بحسب معمول فصل فصل واجب الطلب است
منجمله آن بست جلد بجهت سرپوش بست تهیه باقیست باید که از دبات پرگنه طلبیده ارسال حضور
نمایند تاکید نمایند حکمنامه متصدیان و ابکاران حال و استقبال پرگنه میرتهه مضاف صوبه دارالخلافه
شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علی خان کنبوه موازی یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده
لائق زراعت از سواد قصبه مسطور طرف بیگی افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای
فصل ربیع سنه ۱۲۱۶ فصلی پیموده و چک بسته بتصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگذارند و بوجه من الوجوه
مزاحم و متعرض نشوند درینباب تاکید مزید دانند حکمنامه عمالان حال و استقبال پرگنه لوهله سهارنپور
مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد بدانند موازی یکصد بیگه پخته زمین بنجر افتاده خارج
جمع لائق زراعت از پرگنه مذکوره در وجه مدد معاش مولوی محمد تقی نموده شد باید که اراضی مزبوره حسب الفرض
بمشار الیه مقرر دانسته و پیموده و چک بسته بتصرف موی الیه واگذارند و بوجه من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند
و در امور مرجوعه مغزی الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند که صرف احتیاج خود نموده بدعای
ارتفاع جاه و حشمت مواظبت نمایند درینباب تاکید مزید انگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه در باب
مزاحمت غله گرامی قدر گنبت لال حفظه ازین قبل شقه سرکار در مقدمه عدم تعرض اراضی ملک
محمد حسن که در موضع فلانی واقعست بر طبق معمول اصدار یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف
یک دانه بمشار الیه نرسیده ظهور این معنی چگونه تصور توان کرد بنابر آن مکرر تاکید بلیغ نگارش میرود که
بر حسب معمول غله فصلین بموی الیه بدهانند درینباب تاکید دانند نشود که باز نالش بحضور برسد
زنگیره چه قلمی رود شقه در باب فزینه متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان مضاف
صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد بدانند چون مولوی حیدر علی بعبادت و طاعت و تقوی موصوف است
و هیچ وجه معیشت ندارد لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه مبلغ هشت روپیه یومیه بتصدق فرق
بندگان حضرت قدر قدرت برامدنی مال پرگنه مذکور مقرر نموده شد باید که وجه یومیه بمسطور ماهانه
بلا مانع بمشار الیه رسانیده قبض الوصول ماه بماه میگرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای
عمر و دولت ابد مدت مواظبت می نموده باشند درینباب تاکید مزید دانند شقه رفعت مآب فلانی محفوظ باشند
یومیه داران پرگنه هاپور التماس نمودند که مبلغ هشت روپیه یومیه دعاگویان بفقرا مختلف موجب پروانجات

وقف خانقاه شریفه انقدیم مقرر و همیشه یافته اند امیدوار فضل کریم که پروانه جهت سرکار مرحمت شود لهذا
قلمی میگردد که وجه یومیه مسطور را بطور مختلف من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۱۹ فصلی مطابق سنه ۱۲۱۹ منعقد
بعد قبض یومیه داران انجمله آمدنی مال پرگنه مذکور میسر آمده باشند ایضاً عالی جاه بعد تقبال پرگنه جرهاه
محال جاگیر سرکار بدانند حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیه
باعتکاف در عبادت الهی صرف نماید لهذا نظر باستحقاق مشار الیه مبلغ ده آنه یومیه بحساب دهاله ده ماهه
برآمدنی پرگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره روز بروز بلا ناغه بموی الیه رسانیده قبض الوصول
ماهواری میگرفته باشند ثانی الحال موجب پروانه و قبض الوصول مجرا محسوب خواهد شد شقه گرامی قدر
رای رنپ چند محفوظ باشند مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بست و پنج روپیه میشود برای تخم ریزی جنس
کمی وغیره بزمینداران موضع فلانی بسر بلند خان از آن گرامی قدر رسانیده شد لازم که مبلغ مذکور مشار الیه
رسانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب مجرا خواهد شد در ینباب تاکید دانند تحریر فی التاریخ
بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۲۵ فصلی طریق تحریر پته قول و قرار آنکه پته تعهد پرگنه داسنه باسم گرامی
مکارم علیخان بهادر چون خدمت امانت فوجداری پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافه فلانی بعوض
مبلغ هفتصد روپیه که نصف آن هشت هزار پانصد روپیه میشود بابت فصل ربیع سنه ۱۲۱۸ فصلی
از ماه ... بموجب بهمه جهت بعد وضع خرچ سه بندی و انعام و انکار و جاگیر و مقدمی موجب قبولیت
خان مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور موجب اقساط ذیل داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول
نماید اگر خدانخواسته آفت ارضی و سماوی و پایمالی افواج یا تصرف کسی زبردست رو دهد موجب کاغذ
دستخطی چودهریان و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار و بربست پرگنه جواب مجرا یابد اگر بر تقدیر
فصل هایی عزل بمیان آید کاغذ امانی بعد مجرا دادن اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد
کم و کاست و کم تردد را ذمه خود شناسد ۱۵ ربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی ۶ جمادی الاول
لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ فصلی ایضاً پته باسم حقیقت
گرامی رتن زمینداران موضع سرور پور عمله پرگنه سیر دهنه باید که زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد زراعت
سالتمام پردازند انشاء الله تعالی بر وقت درو زراعت موجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد

نقدی تنکه		غله از روی کلکوت
فصل خریف	فصل ربیع	نصفی حصه پنج آثار خرچه سرمن تحریر فی التاریخ

بست و پنجم شهر رجب سنه ۱۲۰۵ فصلی **طریق تحریر قبولیت** منکه گلاب بای ولد رام سنگه زمیندار موضع
بهلا نموده عمله پرگنه سردهنه مبلغ چهارده هزار روپیه سکه مالی ایال و الوب بهمه جهت بابت فصل
خریف سنه ۱۲۰۵ فصلی برضا و رغبت ذمه خود ها قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب اقساط بر بست پرگنه
داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت سماوی و ارضی بقدر نقصان مجرا نمائیم بنابر آن اینچند کلمه بطریق
قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید **تحریر** بتاریخ پنجم شعبان سنه ۱۲۰۵ هجری
طریق تحریر مچلکا منکه سنتا و نهال زمیندار موضع چهور عمله پرگنه سردهنه ایم چون بحضور رفعت
حوالی مرتبت نواب ظفر الدوله مظفر جنگ نوشته میدهیم و اقرار مینمائیم بر آنکه موازی هفتصد بیگه پخته
مع عالی
اراضی تردو کاشت فصل خریف سنه ۱۲۰۵ و هفتصد بیگه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه آینده در ده
خود ها نمائیم اگر از تعداد مچلکا کمی در کاشت شود محصول آن بموجب قرار داد سرکار داخل نمائیم بنابر آن
اینچند کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب سند و دستاویز بعمل آید **پروانه**
معافی زمین و چکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهارده بیگه
پخته بگز الهی بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از سواد قصبه سردهنه سرکار سهارنپور مضاف صوبه
دار الخلافه شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و قانونگویان و جریب کشان
بحد و دار بقعه معینه نموده چک بسته حوالهٔ مشار الیه نموده باید که حاصلات آنرا فصل بفصل و سال بسال
صرف ما یحتاج نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال
نموده باشند عـ صـ طو

حد و دار بقعه — پوسته باغ محمد جمال ولد محمد جمال — ملحق زمین حافظ قاضی — جنوب شاهراه عام — ملحق زمین احمد یار ولد

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۰۵ هجری مطابق سنه فلان **طریق تحریر تمسک** منکه فتح علیخان
ولد قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت روپیه میشود
از دکان ما دهوبن سادهو رام فی روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ
مذکور مع سود بسبیل قسط بندی دو روپیه در ماهه میداده باشم هیچ عذر بمیان نیارم بنابر آن اینچند کلمه بطریق
تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **تحریر** دوم صفر سنه ۱۲۰۵ هجری **طریق تحریر حاضر**
ضامنی منکه رحمت علی بیگ ملازم سرکارم نوشته میدهم و اقرار مینمایم بر آنکه شیخ قادر علی را بضامنی خود

در سرکار فلانی نوکر گشانیده ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار برخاسته رفت یا از تحویل خود چیزی گم کند
حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابران این چند کلمه حاضری و مالضمانی
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **قبض الوصول** منکه تفصیل حسب سالیانه دار پرگنه جهرولی سرکار
فلان مضاف صوبه شاهجهان آباد ام چون مبلغ سیصد روپیه زر آنه سکه دهلی که نصف آن بست روپیه چهار آنه
آنه میشود بابت سالیانه سنه ۱۲۱۲ فصلی از سرکار فیض آثار ظفر الدوله سپاه ظفر یاب خان و تحویل لاله
عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آورده ام و دمی بابت سنه الیه در سرکار باقی
نیست و نمانده بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة
بکار آید **طریق تحریر فارغخطی** منکه قطب خان ولد لیل خان ساکن جنبل مرهون مبلغ نه روپیه بابت فیصله
یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول یافته در تحت و تصرف خود آورده ام و
از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی نیست نمانده بنابران این چند کلمه
بطریق لا دعوی نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید **طریق تحریر وکالت نامه** منکه مسماة زینب النسا
بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن رام پور روزینه دار پرگنه سرساوه متعلقه ضلع سهارنپور ام چون
مبلغ دو آنه یومیه بحساب ده ماهه سال تمام برامدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است همیشه از دست قادر علی
وکیل وجه یومیه بلا قصه یافته آمده ام گاهی از دست وکیل مسطور تفاوت در وصول نشده لهذا باز
موی الیه برای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نمودم و از کرده او ایا و انکار نیست بنابران این چند
کلمه بطریق وکالت نامه و مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید تحریر تاریخ
فلان سنه فلان **طریق تحریر حیات نامه** مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش
ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی محمد فاضل عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در عدالت شریعت غرا
قصبه مذبور حاضر آمده شهادت داد که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲۱۲ هجری بقید حیات است
بنابران این چند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید **طریق تحریر کاغذ توجیه**
توجیه سالیانه روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار پرگنه لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه اکبرآباد
آنچه موافق معمول بموجب پروانه مهری بندگان عالی متعالی بودن ابتدای بستم رمضان سنه ۱۲۱۲ الغایت
چهاردهم جمادی الاخره سنه ۱۲۱۶ از آمدنی مال پرگنه مسطور داده شد **ایضاً** یادداشت آنکه توجیه صول

زینه باسم خیرالدین بومیه دار پرگنه شکوآباد مبلغ چهارده آنه بومیه بحساب ده ماهه در سال تمام برآمدنی
مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد و رگاهی لغایت سنه ۱۲۱۲ فصلی یافته آمده
انچه معلوم بود ثبت نمود **طریق تحریر رهن نامه** اقرار معتبر شرعی کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم
و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دارالخلافه فلانی
فی حال صحت اقرار شرعاً بر ینوجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه میشود از نزد قمر علی ولد حیدر علی
متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض مبلغان مذکور موازی
یکمنزل حویلی معمره بعمارت خام مشتمل است بر یک دالان شمال رویه و یک کوٹهه جنوب رویه مسقف بچوب
کڑی مع صحن و دروازه شرق رویه واقع شارع عام متصل حویلی شیخ قمرالدین بطرف بی افغانان
واقعست گرو کرده دادیم و رهن دادیم رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازه
و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار آنکه مبلغیکه در مدت شکست
و ریخت دیوار دالان و کوٹهه و چوب کڑی و غیره خرج شود ذمه منعم است و کرایه مکان دیده و دانسته
بر مرتهن موصوف معاف است تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان ننمایم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم بر
مرهونه خود قابض باشم بنابر آن اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد
و عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر هبه نامه** اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و
نسب خود مسمی شیخ ذوالفقار علی ولد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه هاپور سرکار فلانی
مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و
اجبار بدین معنی که هرچه از زمین سکنی و زرعی مدد معاش و بسوه داری مالکانه از متروکه آبا و اجداد در قبض و
تصرف خود داشتم خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیة و الخارجیة و الاضافات
و ینسب الیها برادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و بتملیک او دادم و جمیع موهوبات
و مملوکات موصوفه مذکوره رهن کل آنوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب له مذکور داده قابض
و متصرف گردانیدم هبه صحیحه شرعیه بنابر آن اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی الحال
سند باشد و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذیحجه سنه ۱۲۱۲ هجری **طریقه تحریر بیعنامه** اقرار معتبر
اعتراف صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمرالدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین قریشی

ساکن قصبهٔ جلال آباد سرکار سنبهل مضاف صوبهٔ دار الخلافهٔ شاهجهان آباد فی حال الصحیح اقرار شرعاً
بر آنمعنی که چون یکمنزل حویلی واقع بلدهٔ مذکور معمرهٔ بعمارت پخته مع سه دره دالان و هفتاد چوب کردی
و چهار جوری کوار محدود بحدود اربعه مفصلهٔ ذیل بلا شرکت غیری تا زمان حال بالبیع در قبض و تصرف خود
میداشتم در ینولا بعوض مبلغ یکصد روپیه سکهٔ رائج الوقت جید الفضه که نصفه بخا
روپیه میشوند بدست محمد حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبهٔ مذکوره بیع شرعی و ختم
بیع نمودم خالیاً من الشروط الفاسدة و عاریاً عن المعانی المبطلة و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف
مشتری مذکور نمودم و مشتری مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدودهٔ مذکوره
را در قبض و تصرف مالکانهٔ خود آورد و مبلغ مذکور را از مشتری مذکور وصول یافته در تحت و تصرف خود
آوردم اکنون نماند مرا و من یقوم مقامی را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من یقوم
مقامه بوجه من الوجوه دعوی حقی و طلبی بنابر آن این چند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد حدود اربعه

شمال — پیوسته بحویلی محمد حسن — جنوب — حق بمکان خدا یار خان

شرق — متصل بزمین شارع عام — غرب — متصل بکوچهٔ غیر نافذ

تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲۴۰ **طریق تحریر صورتحال** صورتحال بدینمنوال است که بتاریخ پنجم
صفر بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بدنهاد قریب قصبهٔ میرته تاخت آورده و از چهار طرف قصبهٔ
مذکور را محاصره کرده هیچکس را از مرد و زن و اطفال سلامت بیرون رفتن نداد و اشیای موجودهٔ ساکن قصبه
از مقیم و مسافر از هر جنس و نقد و امتعه و کواغذ اسناد دائمهٔ یومیهٔ مردم شرفا و اثاث البیت خاص و عام همگی بغارت
بردند مردم همراهی فیض الحسن وغیره ساکن کهاتولی سرکار سهارنپور که از مدت چهار سال بعلاقهٔ روزگار
در قصبهٔ میرته اقامت میداشتند آگاه اند که اسناد دائمه و یومیهٔ کتب معتبره مثل ترجمه و تفسیر بر باد رفت و
هر کس که بر معنی خبری و اطلاع داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن نداند بدیگری
اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد **فصل سوم در مبارکباد** عرضی در مبارکباد فتح
همواره فتوحات غیبی و تایدات لاریبی شامل حال مبارزان نصرت مآل نواب عالیجناب باد علی مدار اعتبار
و انکسار و قطع منازل خضوع و انکسار بشایسته است که بیک خامه نیاز شمامه مستقل آن شدن نتوانند ما
احوال می پردازد دیدن از آن محمود و زمان مسعود با صفای مژدهٔ جان افزا و استماع نوید دلکشا

فتح قلعه و استیصال شوکت دشمنان که بسبب تمنای ترقی طلبان عبودیت گزین جاسر بالوجه سرانجام
یافت چه خوشدلیها و کامرانیها که قرین حال نیاز اشتمال عامه احوال عبودیت آمال گردید **شعر** ازین نوید رحمت شم
شکفته و شاداب + چنانکه باغ ز شبنم چنانکه گل ز نسیم + سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب بیقیاس بجا
ساخت بصدای شادیانه فتح پرداخت **شعر** آن خوشخبر کجاست که زین فتح مژده داد + تا جان فشانمش چو زر و
سیم در قدم + فتاح حقیقی دوام آن فتح الباب مهمات خاص و عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی
داشته مبارک و میمون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب دارد آفتاب دولت و اقبال از
مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد **مبارکباد عید الفطر** میرساند که در زمان وحی توامان روز
سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت در عرصه عالم رو نمود
شبی نورانی هزار روز بسان شاهد رعنا پرده از رخ برکشود بالوف فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل
آفرینندهٔ انفس و آفاق رسید جهانرا همدوش مسرت و شادی هم آغوش فرحت و بهجت گردانید حق عز و جل میمنت این روز بهجت افروز
بر ذات ستوده صفات مبارک و فرخنده کناد جمعیت و بهجت دائمی روزی باد **بیت** یارب این عید صد هزار و کم
+ باد فرخنده بار بار دگر + **مبارکباد عید اضحی** میرساند او سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات یوم
میمنت توام عید اضحی که صبحش فتح الباب بهزاران دولت بیدار فیض و فضل الهی ست و قدوم سعادت
لزومش بر حال اهل عالم بسان قطرات باران نزول ملائکه تا متناهی مومنان بسان روحانیان در آن روز
دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات بر ذات
ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون و خجسته و همایون کناد و مخالفان بدنهاد را همیشه غرق خون دارد بحرمة النبی و
آله الامجاد علیهم الصلوة والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور پر نور دور است
بران سعادتمندان والا بخت رشک و حسرت می برد بادای آداب کورنش مبارکباد مستعد و سرگرم میگردد
امید که بعز قبولش تارک افتخار بذروهٔ فلک دوار رسانند و از آنجا که همیشه در زیر سایه عاطفت پیرایه بسر افرازی
معزز شده آمده امیدوار لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب دانسته بدعای ازدیاد
دولت و اقبال عدو مال اختتام مینماید **بیت** خورشید عمر و دولت تو ذره پرور + همواره از سپهر بلندی
بلند باد **تهنیت خدمت فوجداری** میر صاحب والا مناقب قبله روان عمیم الفیض والاحسان
سلمه الرحمان بعد ادای گلدسته بندگی و استحاف عیدهای پرستندگی معروض آنکه باصفای مژده بهجت افزای

تقرر خدمت فوجداری پرگنهٔ اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی والوف مسرت و کامرانی بیامون حال
تمهید استمال گردید الحمد لله که دعای خیرخواهان صمیم مرتبهٔ اجابت گرایید و شاهد مدعای عبودیت
نهادان سوخت تصمیم آنچنانکه دل میخواست از تیغ حجاب بجلوهٔ ظهور رسید و سبحانه تعالی بظهور آثار
ادعیهٔ موثره و ترقی طلب این خدمت اضمیمهٔ خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون گرداناد و ذات با صفات را
بر و ساده کامرانی و سعید امال و امانی متمکن دارادزیاده چه التماس نماید ایام حشمت و جمعیت تزاید باد +
تهنیت خدمت دیوانی رایصاحب فیاض زمان مظهر جود والامتنان سلمه الله تعالی بعد از رو
استحصال استفادهٔ خدمت فیضدرجت معروض رای مهر انجلا میگرداند هزاران هزار شکر بجناب ذات
بی همتا که درین روزگار فرحت آثار استماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنهٔ میرته بنام نامی
آن مظهر فیض رسانی هزاران ابواب شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بروی خواهان که خواهان زیاد دولت
و بقای حشمت آنخدایگان اند کشاده و آماده گردید و کاشانهٔ مراد و آرزوی خیراندیشان بضیای شمع مرام
روشنی پذیرفته و کلبهٔ تمنای وفاکیشان بنور مصباح مراد نورانی شده ایزد تقدس و تعالی جل شانه
باصناف مبارکی و آلاف فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و ذات ستوده صفات را زیاده ازین مراتب
اعلی رساناد از انجا که این سخیف از قدیم در خدمت آن فیاض زمان سررشتهٔ عقیدت و بندگی مستحکم
دارد امیدوار است که لطف و شفقت بجای این خیرسگال مبذول باشد زیاده چه عرض نماید در تهنیت
خدمت سررشته داری همواره سررشته درستی روزگار مخلصان صداقت آثار بتایید ایزد کردگار
بدست آن مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام میمنت التیام که بازمژدهٔ جانفزا و سرور روح افزای بحالی خدمت
سررشته داری پرگنهٔ لوهاری بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقبال
بگوش این سوخته گوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه بشگفت از
نوید این مژده + شکر این نعمت عظمی تا کجا بجا آرم بهرحال نازم بلطف سرشار پروردگار بنده نواز و توجه
آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان الامشی آن الاجناب بر خاص و عام صورت ظهور و اثبات
یافته بجسته و گریخته مصرعه هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا + او تعالی شانه این مراتب احسن مجاز خدمات
پسندیده پیش خداوند ضمیمهٔ مراتب بلند گرداناد **تهنیت تولد فرزند** شیخ صاحب مصدر مجامع اخلاق
شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی تمنای ادراک سامی مولد سلت اهجو الطاف آن مهر اعطاف لا تعد و لا تحصی

سبد عامی پرواز بیت هر شکر درگاه داور داد ار + که از هبوب نسیم کرم شده گلزار + درین ایام محبت آنجانب
فرصت انجام استماع نوید سراپا امید ولادت با سعادت فرزند ارجمند بخانه آن یگانه زمانه آنقدر مسرت
داد که در بسط شرح همت نیاید بیت سید مژده از انجا و فرح گشت پدید + چنانکه قطره باران بکام خشک
رسید + ایزد تبارک و تعالی مبارک فرموده آن نونهال چمن اقبال آبا بیاری مکرمت بیش در سایه عاطفت
پایه آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبعی رساناد مصرعه عمرش دراز باد و جهانش بکام باد عرضداشت
در تهنیت سالگره شکر و سپاس بدرگاه واهب بیقیاس که این سال فرخنده فال بر سنین عمر ابد طراز
آن مهر سپهر سلطنت جهانبانی و تیر برج مملکت و کشورستانی بر افزوده داد و دهش بعرصه کائنات رسانید
و ابواب صنوف بهجت و شادمانی و اسباب الوف مسرت و کامرانی بر روی اقاصی و ادانی کشاده و آماده
گردانید بیت این سالگره گره ز دلها وا کرد + از بهر نشاط و عیش خوش ایما کرد + گره کشای بسته کاران
و جمعیت بخشای خاطر پریشان روزگاران اینچنین روز دل افروز مبارک و میمون کناد و رشته گره سالگره
بسر رشته عمر سرمدی منتهی و منعقد گرداناد بالنبی و آله الامجاد فصل چهارم مفاوضات تعزیت خطی
در تعزیت مخلص دلنواز ملاذ الاحباب سلامت از سوانح واقعه جانکاه محمد پناه چه شرح دهد که پیرامن دل
دوستی منزل چه قدر اندوه و غم و چه سان تعب و الم در باطن یگانگی معاطن راه یافته از انجا که از مشیت ایزدی
چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار بصبر پرداخت توقع که آن مشفق هم طریق
تسلیم و رضا اختیار نموده و منازل اصطبار پیموده بمقام سکوت خواهند آمد ان الله مع الصابرین زیاده
خیریت است و بس ایضاً لاله صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعه هائله
موهن لال که کشتی حیاتش حباب وار در بحر فنا گرداب اجل فرو رفت ورق دل محبت منزل بتلاطم امواج
غم و الم برهم شد چون از مشیت ایزدی احدی را چاره و گریز نیست و این درد لا دوا بغیر از صبر علاجی نه
آخر الامر بصبر باید پرداخت پس با آنصاحب دانش و بینش نیز درینباب چه تسطیر پذیرد ایضاً خانصاحب
مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان سلمه الله تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک دولت
ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است مشهود رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند باستماع خبر
وحشت اثر چندانکه صفحه خاطر گرامی بغایت غبار آلوده و حاشیه ضمیر منیر مهر تنویر بنهایت کدورت اندود
شده باشد بر اندازه حصر بیرون است خاطر روشندلان حقیقت آگاه میدانند که بقای بدام و حیات مدام مخصوص

[illegible] احباب او جود است شامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد برین تقدیر یقین حاصلست
که بشوخت عقل در مقام اصطبار و تسلیم سر بر خط فرمان گذاشته باشد خدا دانا بست که خادم را
ازین قصه دلخراش بسیار غمگین و متاسف شد لیکن چه توان کرد **بیت** همه تن خون شوم زدیده حکم +
گریه دانم که گریه را حکم است + **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اجناس و غیره مطالب ضروری
رقعه محب یکرنگ بخلص بیریب رنگ لاله صاحب شنگه زاد لطفه بادیه پیمائی غم اشتیاق وصال دلنواز
بگام فرسائی وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که وکیل نامه کاغذین و پیک خامه چوبین متکفل
آن نتواند شد ناچار **بیت** زبان خامه ندارد سر بیان فراق + چگونه شرح دهم با تو داستان فراق +
بتسطیر کلمات احب التحریر می پردازد **بیت** احوال بخیریست لی از تو جدائیم + از بهر ملاقات تو هر دم حائیم
از روزیکه آن خوشخرام کلبه غنائی این ناتوان کوی یکتائی را قمری وار بزاویه تنهائی گذاشته رهگرای
عالم جدائی گردیده دیده عمر سیده محنت کشیده خواب میده مانند چشم گرداب پر آب در راه انتظار آن
آرام جان نگران گوش بر صدف بسان قطره نیسان منتظر صدای پای پیک صبای بشارت بیان
بیت مرا یک چشم خوابی نیست بستر تنهائی + سحر آواز پای چشم بگشایم که می آئی + خوشا وقتیکه
کلبه فراق بیاد من قدوم آن شاه مه غیرت افزای چشمه خاور گردد **بیت** یک سحر از دم ای دولت
بیدار بیا + سوزم ای ماه شده بی تو شب تار بیا + زیاده بهجت باد **ایضاً** در رنج تشنگی بیریخ یکتائی
مورث آرام خفی و جلی میان نور علی همواره از گردش ماه نامه بر کنار بوده رونق بزم کجهتی و زر افزای
انجمن دوستی باشند طغیانی بحر خار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق بحدیست که بیلوسی
ملاح خامه یک گونه از آن عبور توانند نمود ناچار غواص دل و شناور خاطر لطمه خورد حیرانی بوده دست
و پا بسوی ساحل عازده از روزیکه در دریای محبت گوهر صدف مودت این بیمقدار احباب را در راه انتظار
و همکنار سیل اضطرار گذاشته بجنب عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در منزل گرداب اضطرار
و زورقه حیات مستعار بتلاطم امواج اضطرار ملاح حقیقی و ناخدای تحقیقی بادبان فضل امتنان خویش از این
بحر پر آشوب بلا و موج خیز رنج و عنا بر کنار داشته جلد تر آن نوح زمان آشنا فرماید که تخته این جان
ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و آلام بکنار تسکین و آرام گرداند **بیت** کشتی شکسته کاله
مادر شرط برخیز + با شنبه که باز بینم آن یار آشنا را + زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضاً** در محنت مهاجرت

حالتیکه بدل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده بوده داده تا کی شرح دهد تا که از چمن اتصال آن سرو بهار
بوستان محبوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل مغلول غیر از ناله بیدلی نوائی نمیزند و طوطی
جان سوای بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیکشاید در چمنستان باطنم غیر از آه سحری نسیمی نمی وزد و در بهار
درونم بجز ابر نیسان دیده گریان آبیاری نمی سازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی به بار ملاقات جسمانی
رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پر نور حضور زینتی بی اندازه پذیرد اگر گاهی تلافی
مدت مفارقت با بدای گلدسته معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام یکرنگی رساند روح افزائی میفرموده باشند
بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود **ایضاً** دلبر اجان پرور اد فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی
و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محنت گزین طاری و سازیست که گاهی درد مفارقت آن
سرو قد مهوشان که در ینحالت یار غمگسار مونس و لدار نیست میگذراند و وقتی خاطر ملالت اثر را بامید وصل
جاوید موصلت سراپا مباهجت آن سرو اقلیم حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل همانست بجانب
جمعیت و طمانینت می آرد نمیداند که تا کی درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ دریغی باید که آفتاب عالمتاب ملاقات
جسمانی که فرحت روحانی عبارت از آنست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزوی ضمیر تو دو تجمیر تا
نظم بحیرتم چه نویسم شوق سوی دوست که نازک است دل یار تند خوی دوست بپایمالی هجران غبار گردیدم
مگر صبا برساند مرا بکوی دوست هزار مرتبه نازم صفای آینه را که حالت دل من گفت و بر دی دوست
زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضاً** شوق درونی را درین مختصرات گنجایش نیست و درین فقرات
جایش نیست لهذا بدعای گرامی گراید که درین زمانه پر بهانه از مردم حرف دستی محض لاف است و همگی خلاف فامارعات
رسمیات ظاهری هم از آثار موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی بتر قیم کرم نامجات لطف
سمات سرور افزای دل اتحاد منزل میشده باشند بعید از اشفاق نخواهد شد **رقعه در جواب خط**
آشنائی و بسفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از اظهار
مراتب اشتیاق مواصلات سراپا مباهجت بتحریر مدعای پرداز صحیفه شریفه در جواب قیمه صحت ضمیمه
حضور روز وصول گردید چون مخبر بصحت و عافیت و صحت برار شدن باغره دربار فیض آثار
شدن بتفویض خدمت پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی منفعل شدن مضطر باین کذب نیشه و حسد
اندیشه از کردار و گفتار خود با مع دیگر کوائف بود خاطر با قتضای هوا خواهی بالامال شادمانی و ملوخ

[illegible] عمدات شکر و سپاس بی‌پایان اسباب العطیات بجا آورده الته مدد که نقش مراد خیرخواهان صمیم بجهت
[illegible] میخواست درست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از جلباب خفا بعرصهٔ شهود جلوه نما گشت
او سبحانه تعالی [illegible] تمنای دوستان بر یا ترقی روز به نصیب فرماید امید قویست که در عرصهٔ قریب
بکامیابی مطالب مجموعه بدستوری ارکان حضور زلق افزای پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد یار
که از دوستان جانی دوستدار است بذریعهٔ دو کلمهٔ شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی
آدم بکار است و بهر فن هوشیار و بسی دیانت دار بهر کاریکه مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم
خواهد رسانید چندان دایرهٔ بغاه حالش مراتب الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مزید الحال بوده
شاکر عنایت گردد هر اینه این معنی باعث ناموری سامی در وطن است و آینده توقع که بترقیم رقایم محبت
ضمائم سرور افزای خاطر خلت مأثر میشده باشند که در عالم اخلاص رسیدن مکتوبات نصف الملاقات است
زیاده چه بر طراز ایضاً ایها صاحب مشفق مهربان کرمفرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب
نیازمندی و تمنای دولت سامی موصلت مکشوف خاطر تودد تخمیر میگرداند سابق در مقدمهٔ هی توجه
بحصول پروانهٔ بندگان عالی دربارهٔ واگذاشت غلهٔ شیخت مآب شیخ عبد الوهاب مصدع اوقات گرامی
شده بود در ینولا از نوشتهٔ موی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام
خود با وصف استحقاق بندگی و حقوق وطن داری سرگردان بادیهٔ افلاس است از انجا که ذات
ستوده صفات چشمهٔ کرم و احسانست قطع نظر ازین که نیازنامهٔ ذریعهٔ پرداخت او شده باشد حالات
بی سر و سامانی و کثرت احتیاج و اسبگانش مقتضی آنست که بهر صورت پروانهٔ واگذاشت زمین بهر
خاص بندگان عالی دیگر نوشتهٔ اعزهٔ حضور که بعامل آنجا موثر باشد حاصل نموده زود رخصت فرمایند
که در صورت دیر رسی بسبب طغیان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بخبائث بعضی از اهالی کان
کهری بقرقی شده ضائع و خراب خواهد شد اگرچه درینمقدمه مبالغه و ابرام تکلف تام است زیرا که در انجا
مطالب شرفا و بخبا آن مشفق را یگانهٔ آفاق میداند و فی الواقع کارکشائی مردم غربا و منفعت احوال هرگاه
بدون تنجیه رضیه آن کرمفرمای ذاتی است اینمرتبه بانصرام مطالب جوعه موی الیه پرداخت مخلص صمیم
مرهون منت و احسان نمود دولت زیاده چه لهذا نامه رقعه ریاض ثانی و امال صدیقه بهجت لامال مشفق
محمد خان بر شمامت اسحاب فیض ایزد ذو الجلال حریریان باد گلدستهٔ یکتا دلی یعنی مفاوضهٔ بهجت طراز

متضمن نوشتگان بدشت طلب پیادهای این ضلع وصول بهجت شمول آن در چون مخبر خود بخیر بنا
سامی بود و خانه نشاط و بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشه این ضلع بسبب اخوان
شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاهی جرار که بهتبار اشاید بهم رسید و
اکثر از قدم ارذال که پیشه سپاهگری اختیار کرده بجمعی خود از آنها معلوم بالفعل آنچنین که از سادات بار
است با مردم همراهی یکجهتی که هر واحد سپاهی جانفشان در معرکه رستم زمانست بذریعه نیازنامه مستفید خدمت
سراسر بهجت میشود نظر بسخاوت و شجاعت امیدوار عزت امتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت
و جانفشانی رسوخ و ارادت منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت یاده چه تصدیع دهد **در جواب**
مفاوضه یکی از آشنایان خرد مرتبه نور چشم بهتر از جان من سلامت خط مرسله رسید و حقیقت آویزش
منوبان فلان با پیادهای برادری قاسم بیگ باهم مفصل دریافت گردید فرد حساب برآورد بر طرفی موفی الیه
ملفوف میرسد تنخواه آنها داده مشار الیهم را از مکان سکونت بدر سازند که بهانه آنچنین شورپشتان کم ظرف
بهمسایگی سواران خیلی نامناسب بالفعل و هزار روپیه حسب الترقیم آنعزیز از جان بابت پیادهای نوکر گذاشت
فرستاده شد و جنس سید بهر یک برسانند و تتمه نیز منجمله آمدنی باقی زر پیشگی که در وصول آن هیچ عرضه نیست
میرسد اهلیت این مردم خوب واضح گردید از چنین مردم خود عرض دیگر توقع معلوم یک قهوه دان کلان از نقره دو
پیاله چینی از تحویل فلانی و یا از هر جا که باشد زود تر بدست شتر سوار باید فرستاد و دهنگی انبه بتعداد چهار صد
دانه رسید خاطر را مسرور گردانید و ذوالقدر با حلاوت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستزاد و مرت برج از طرفی
که افتاده است باید نمود **رقعه** بسفارش دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلاق سلامت هر چند بعالم صورت از
صحبت افر السرت بحرمانی موصولست اما در معنی باقتضای موالفت و حالی ساعتی سررشته حفظ الغیب از دست
نداده همیشه بخیریت و جمعیتهای صوری و معنوی آن مظهر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعاست او
سبحانه تعالی و تقدیس حسب مدعای دوستان بیریو و رنگ ام کامیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یاد آوری مهجوران
موفق فرماید ملاذا و معاذا احوال کساد بازاری روزگار ارباب دانش و بینش از بس وضوح محتاج بترقیم و تسطیر
نیست عزیز القدر محبا که از برادران قریبی دوستدار از مدتی بیکار در بیوه بسفارش نیازمند مستفید خدمت
شریف میشود از انجا که آشنا پروری و بیجا نوازی بجهت رضیه آن عالی تبار سپرده معهذا سفارش مخلص بهتر
ذریعه پرداخت او بوده باشد احتمال قویست که با [illegible] شریف تر مامور شده بتوجه گلامی نرفته الحال بوده بشکر

سامی منصب البیان خواهد بود زیاده ازین بمبالغه نپرداخت دولت و اقبال روز بروز نصیب کناد

عرضی در باب حق زمینداری خداوند نعمت سلامت از عهد سلاطین پیشین زمینداری موضع شکرپور پرگنه مرزبانگانم مقرر است و این عبودیت القیام نیز بارث آباء و اجداد خود قابض مانده در عملداری فلانی بجهت اهلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد هرچند فدویت نهاد در سرکار صاحب مدح استغاثه نمود بسبب نامساعدت بخت بحق خود نرسیده درین زمان بسعادت اقتران آوازه غریب پروری جناب آویزه گوش جهانیانست امیدوار فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بحقدار رسد آفتاب دولت و اقبال لایزال باد

عرضی در استدعای وجه معاش احوال فدوی قدیم و غلام صمیم بر حضور پرنور مخفی نیست که محض بعنایات خداوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی بشومی طالع نحوی در حالت بیماری و بیماری گرفتار آمده که دشمن بدیدن آن می لرزد و دوست میگرید نه در خانه نان و نه برای سفر نان و در این عرصه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند و الا در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش می یابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بهر صورت بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بیکسی نموده ذره پروری نماید

عرضی در مقدمه دیگر بعرض میرساند نمک پرورده قدیم را در حالت پریشانی غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بنده از پا درافتاده نماید لهذا امیدوار پرورش و پرداخت آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد

خاتمه کتاب بر دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آیین آیین اول

عاملان و چودهریان و متعلقداران آن از خلوت راه ندهد و مقرر کند که سر دیوان حاضر مشده باشند و زمره رعایا و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازد تا در اظهار حاجت محتاج بتوسط غیری نباشند **آیین دوم** بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع و از تعداد قلبه و کشت رقبه وارسند اگر رعایا بحال باشد اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت از دیاد تخم ریزی کوشند و بنسبت سال گذشته اخراجی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی بجنس اعلی میل نموده تا توانند زمین لائق زراعت آن کنند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت و دلاسای موفور بجا آرد و ارباب وی حسب استعداد رعایت لازم شناسند **آیین سوم** باستمالی پرگنات تاکید نماید که هر سال مجموعات مزروعات ده بده سامیوار رسیده تمام جمع را از روی جزء رسی بمقتضای

کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده دول جمع را بلا ابهامی بدفتر والا ابلاغ
آیین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر میشده باشد در مناسب بکر در تعلق کند که تحصیل
بر محال شروع نموده باز خواست آن مطابق آن بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نماید که بذمه احدی
از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسط اول قلیلی موقوف داشته باشند تاکید اکید در قسط دوم
بقید وصول آرند و در قسط سوم در مال تمام بدایی نمایند **آیین پنجم** آنکه باقی مانده اقساط مناسب
بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نمایند که موافق وعده تحصیل در ارند و خود از سرانجام
وصول آن خبر یابی باشند که از غفلت و مسامحه عمال در تعویق نیفتد **آیین ششم** آنکه هرگاه که خود برای
دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد شود صورت مزروعات و ربع آن و استطاعت و
جمع بنظر در آورد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باز زرع و استعمال ساخته بحق رسانند
و گنجایش از تحصیل مبلغ برآورد و سال حال و تفریق موجودات از هر جزو رسی پرداخته تفصیل بنویسند
تا حقیقت کاروانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود **آیین هفتم** آنکه تا انکار و انعام موافق
معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال و آنچه از عاملان سرکار عالی متعالی آفروده باشند و ارسیده که
آن جماعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر باقی نگاشته و چه مقدار بصیغه کمی و آفت مجرا گرفته نظر بر
مراتب گذشته باز یافت نماید و آینده موقوف که هرگاه آنها پرگنات بحالت اصلی ظهور خواهند داد
حقیقت بعرض والا خواهد رسید و در خورد و لتخواهی بهر امر رعایت خواهد شد **آیین هشتم** آنکه در فوطه خانه
مقرر نماید که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی
و چلینی و آنکه رایج بازار نباشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از بازگردانیدن جنس ناقص در تحصیل
تعویق می افتد وجه بالائی موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آنرا زود بعمل آرند **آیین نهم** آنکه
خدانخواسته اگر آفت سماوی و یا ارضی در محلی رو نماید بامنا و عمال تاکید بلیغ کند که موجودات مزروعات
را اقرار واقعی بحال احتیاط و نگاهبانی نمایند و فراغ وار دارسید و جمع از روی جزو رسی موافق هست
مشخص بازنداخت سررشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوئی و پیواری باشد هرگز عمل
نیارند تا ریزه رعیت بحق رسد و از آسیب نقصان بماند و متقبلان تغلب نتوانند کرد **آیین دهم**
در باب عدم طلبه و رفع اخراجات اندالمال و ابواب وجه که باعث تفرقه حال رعایاست بامنا و عمال

[illegible] و قانونگویان تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرد که زیادتی طلبه و اخذ ابواب ممنوعه معفوه درگاه
اعلی پناه هرگز بعمل نیاید و خود همیشه خبردار باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از امتناع و تنبیه
باز نیاید حقیقت بحضور بنویسد تا از خدمت معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد **آیین**
یازدهم آنکه بعد تحقیق برامد خام اصلی به برامد نویسی که از حضور پاین منصوب شده باشد رجوع
نماید و چون آیین تحقیق برامد خام اینست که برامد نویس هنگام ترجمه کاغذ هندی بفارسی تحقیق
باچهه و بهری مال و اخراجات رسومات اسامی وارسیده بهمه جهت از خانه محسوب ساخته مابقی بصرف
امین و عامل و زمینداران بغیر نام بنام بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده
ترجمه نماید اگر بسبب عدم [illegible] پیشواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید آن زمان خود
از روی برامدات کلیه [illegible] کرده داخل طومار کند دیوان را میباید که بعد تیار شدن طومار [illegible]
اگر موافق دستور بقلم آمده [illegible] وجه تصرف عاملان موافق ضابطه و تصرف چوهری و قانونگوی و
مقدم و پیشواری آنچه از [illegible] مقرری گرفته باشد بمعرض بازخواست دارد **آیین دوازدهم**
ازان جماعه [illegible] در بیان فوطه داران هر کس در راستی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید
و موافق دستوریکه بقلم آمد اقدام ورزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آرد او را استعمال ساخته بنویسد که درخور
کفایت اندیشی و دیانت داری بنتیجه بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را بحضور
بنگارد که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش بیند تا دیگران
عبرت پذیرند **آیین سیزدهم** آنکه گرد آوری سررشته کاغذ تاکید تمام بوقت و هنگام نماید و در
محلی که خود اقامت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال و سائر رخنامه روزبروز از پرگنات دیگر روزنامچه
تحصیل و موجودات خزانه پانزده روز وار سهه تحویل فوطه داران و جمع و اصل باقی ماه بماه و طومار
جمع و محل و جمع خرچ و جمعبندی تحویل فوطه دار بتفصیل از عاملان بقید مفصل در آرد و آنرا ملاحظه
نموده آنچه زوائد از حساب متصرف شده باشد بمعرض بازخواست آورده بدفترخانه والا ارسال دارد
[illegible] تاریخ و کاغذ [illegible] تاریخ موقوف نگذارند **آیین چهاردهم** امین عامل فوطه دار
که از خدمت معزول شود کاغذ آنها تاکید تمام گرفته بحساب زوائد الابواب ممنوعه باقی از روی
برنویسی که موافق قاعده دیوانی بمعرض بازخواست آورده کاغذ را بسررشته و حول ابواب

مدرنویسی عامل معزول کچهری والا بفرستند که از محاسبه فراغ و ذمه حاصل نمایند

آیین پانزدهم آنکه نسخهٔ دیوانی را مطابق قاعدهٔ معهود و فصل بفصل مرتب نموده معتمدان و تصدیق خود بدفترخانهٔ والا ارسال میداشته باشند * المنة لله علی الاتمام

الحمد لله والمنة که این کتاب نافع خاص و عام **مفید نامه** نام در مطبع نظامی واقع شهر کانپور محلهٔ پکاپور باهتمام سیمجهان **محمد عبد الرحمن** ابن حاجی محمد روشن خان عفا عنهما المنان بتاریخ بستم ربیع الآخر سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و شش هجری طبع شد

وجه ختم برخاتمه

برای رفع اشتباه خریداران در کتاب مطبوع مطبع نظامی و مطابع دگر که لوح مشابه مطبع موصوف داشته باشد مهر و دستخط مهتمم افزوده شد *

العبد
عبد الغفور

محمد روشن خان حنفی
محمد عبد الرحمن بن حا

381 K Col. 38

مَاشَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

بفضل شہرا زوبند دفتر کا نامی سالگا انشائے مواد جامع مونین عبارت لطیفہ مجموعہ فاضل استعارات منیفہ یعنی

انشائے غلیفہ

باہتمام حاجی غفران محمد عبدالرحمن صاحب محمد روشن خان مغفور و ترتیب یافتہ خدمت برادر معظم محمد مصطفیٰ خان

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خرد دانشوران از تحریر انشای ثنای بیکرانش
چون تسلیم کرد انسنجی دانشی جراءت نشان خرد دانشوران از تقریر املای وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان
رباعی صانعی که کمال عز و جلال در ثنایش زبان ناطقه لال آنکه کنه حقیقتش برتر
از قیاس و گمان و وهم و خیال تقدس صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام وتنزه ذاته عن ادراک ذوی
الافهام وتحذر ورود بران عاقبت محمود که آیت فیض هدایت وما ارسلناک الا رحمة للعالمین گلبیست از
گلشن افضال او و منطوق لازم الوثوق لولاک لما خلقت الافلاک حرفیست از دفتر کمال او رباعی
آن ملک ملک شرع و دین بود کشاف دقائق یقین بود بر اوج پیمبری و آدم آندم بحضیض ماء و طین بود
وعلی آله العظام واصحابه الکرام باد اما بعد من همچون خوشه چین خرمن ارباب سخن که از جفاکاری سپهر

ابیات

خاطر آشفته دارم و دل سرد — لاله سانم بداغ محنت و درد
فرحت از من برخ نقاب کشید — هر زمانم الم کند پامال
از سموم غمم بباغ وجود — هرگز این غنچه دلم نکشود
حرف خوانی ز لوح نادانی — من که عیبم همه ز سر تا پا
فهم نامم کنی به نهج شگرف — از سر مصرع ار تو گیری حرف

بدیده تنگ ظرفان خرد بین شکل قبوح می درآید و بچشم دانا طوان سخن آفرین صورت قبوح مینماید نی نی مقابلست بصیرت
که علم بعمل عالمان عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته و خطه ایست دلنشین که عمل بعلم عاملان رفیع المکانش

هنگام طالب علمی بلده قنوج که

مشعل آفتاب درخشان بارخته صداقت پیشگان است گفتارش معجزه آموز عیسوی و صداقت اندیشگان
بدست کردارش چراغ افروز موسوی هندسان دور بینش از سمک تا سماک کاشف اسرار و حشیجان دقیقه گزینش
از ثری تا فلک الافلاک واقف اسرار شاهدان جادو طرازش بتازه ادائی تسخیر دل پاکان نموده و گلعذاران سحر ساز
بنکته سرائی شکیب از دل قدسیان ربوده هنگام سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب اشام بی اختیار
بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض سیمبرانش از غایت اضطرار صبح گوهر انجم را نثار میسازد **ابیات**

بهر کوچه اش گلرخان ره نورد — تو گوئی گلستان شده کوچه گرد
همه حسن سنج و لطافت اساس — بآئین گل گشته رنگین لباس
گلستانیست که شاطر ازش سد سکندری تواند بست و بوستانیست
که مرغ پروازش بر سنجم تواند نشست صبحش بدلکشائی چون چهره پریرویان مهوش و شبش بسازدیده امید
و شامش بعطرسائی چون زلف مشکبویان دلکش دست انداز گردن خورشید لطافت انهارش چشمه کوثر را
آب داده و طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی نظارگیان گشاده **بیت** زهی صفای عمارتکه در تماشایش
بدیده باز نگردد نگاه از دیوار — خوشا خواهش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگام موافقت گرم سیداشتند
و تخم مصادقت در مزرع دل میکاشتند بران آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان و عزیزان
اتفاق افتاده بود پردازد و بترتیب مرغوب جمع نموده گلدسته انجمن سازد که هرگاه گردش دور دوار چون
حروف خود از بساط سراپا نشاط قرب حضور دور گرداند در زمان مفارقت یادگاری بماند **بیت** قلیل البضاعت
بحکم واجب الاطاعت هر همه را فراهم آورده بچهار فصل مرتب ساخت و بطوالت کلام که یاد از تکلیف تام
بیداد نیز داخت **بیت** در سلک نثر چون دُر ناسفته سفته شده مجموعه فضائل نامه گفته شد
فصل اول در مکتوبات **فصل دوم** در رقعات **فصل سوم** مشتمل بر دو قسم **قسم اول** در مراسلات
تهنیت آمیز **قسم دوم** در حکایات تعزیت انگیز **فصل چهارم** در آداب و القاب و خاتمه کتاب که
نظر برعایت مناسبت مناسب آن بود که آداب و القاب را داخل فصل اول مینمود ولیکن از انجا که باعتبار قول
هو الاول هو الآخر اول بآخر نسبتی دارد در فصل آخر تحریر یافت بر حسن تقدیر اطراد نکته دلپذیر در مکاتیب
صغیر و کبیر ناگزیر است التماس از صبح نفسان معنی رس و معنی شناسان بسبح نفس که از خطا بعید عطا چین ابرو
نمی گذارند و از رهگذر کمال خوبی عیب اهنری پندارند آنست که بمقتضای فحوای الانسان مرکب من
الخطا والنسیان **بیت** بقدر وسع در اصلاح کوشند — اگر اصلاح نتوانند پوشند

فصل اول در مکتوبات مکتوب اول بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانهٔ

حضرت صمدیت قطب اطاعت مقبول بارگاه بیچون ذی شئون شیخ پیر محمد ذو منت بخشش گنه مسلمون تحریر فرمایند بیت

آرزو دارم که خاک آن قدم توتیای چشم سازم دمبدم کمترین عقیدت گزین خلیفه طالب

علم آداب تسلیمات معتقدانه و مراسم کورنشات نیازمندانه بجا آورده بموقف عرض حاشیه بوسان بساط

فیض مناط انجمن هدایت موطن آن قبلهٔ ارباب تحقیق و توحید کعبهٔ اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطائف انسیه معدن

معارف قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر مدظلالی جلاله و نواله میرساند که اگرچه بحکم

بیت مولوی جامی بیت تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد

فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پابوس ناصیه سایان آستان فیض نشان کیمیر مس وجود و فروغ بخش

پیشانی سجود است فوق الحد الیکن بیت زبس مکتب غم شوق لاغری کردم تنم بکاغذ مسطر کشیده میماند

قطع مسافت بعید را دشوار دانسته از حصول این دولت فیض وصول همدست حرمانست و علاوه این حالت

پر ملالت آنکه این شکسته بال تا مدت یکسال بسبب آزار چشم که با جریان آب از هر دو شعله آتشین سر بر میزد

حالتی است که بر کس مباد بلکه بیچکس میناد الحمد لله که درین دو لا بتوجهات کریمانهٔ آن قبلهٔ آمال که یمین و یسار

این خاکسار سراپا انکسار بود از آن عذاب الیم تخفیف یافته و سیلاب چشمی زائل شده از غبار چشم که تا حال

مانع تیرگیست بکدورتش گردیده معدم صبری نه که از عشق بپرهیزم من بختی نه که با دوست درآمیزم من

دستی نه که با قضا درآویزم من پائی نه که از میانه بگریزم من درین صورت مقتضای فیض عام

آن قبلهٔ انام امیدوار است که اگر آفتاب توجه خاص پارهٔ ذره بیمقدار تابد هر آینه از گرداب اضطرار مناص یابد

مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم زانبای جنس پیوسته خورشید هدایت بر اوج و دریای عنایت موج

در موج باد مکتوب دوم بگرامی خدمت فیض موهبت مجمع الفضائل منبع الفواضل مرشد کامل هادی

آگاه دل قدوة الواصلین زبدة المحققین حضرت مولوی نظام الدین دامت برکاته و نواله و فضاله مستشعر

استدعای جریمه و استدعای رقیمه تحریر یافت بیت توئی مقصود گر مشغول غیرم توئی معبود گر

گردیک دیرم ای عطایش خطاپوش و ای جرم بخش عذر نیوش ذرهٔ بیمقدار که تا این مدت خود را بارسال

عرائض فریاد ضمیر فیض آباد آن قبلهٔ مستر شدان راسخ الاعتقاد کعبهٔ مستفیضان واثق الانقیاد نداده

نه آن بود که وزر ادای لوازم فدویت که لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت اندیشان

عبودیت کیش ست قصوری راه یافته باشد بل از رهگذر انفعال کمال اینکه وقت آمدن از سعادت اندوزان حضور
موفور السرور رخصت نشده نتوانست که حقیقت حال را بقلم آرد رباعی یاد تو شب و روز قرین دلم ست
لطف و کرمت گوشه نشین دلم ست از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم تا نقش حیات در نگین دلم ست
ضمیر آگاه کمترین عقیدتگزین هیچ سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک که توتیای دیدهٔ اولی الابصار است
سرمهٔ چشم خود گرداند و بحکم آنکه اگر آفتاب تابان فروغ بیجان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مور بی
زبان را به پیام یاد فرماید چه قصور امیدوار است که مساوهٔ رفع ندامت این سر بجا ملامت نوازش نامهٔ فیض
شمامه مزین بمهر خاص که چشم سرمناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین بی تسکین سر افتخار
بفلک سایه و شادان و خرامان باز بخدمت باریافتگان حضور آید بیت گر شود لطف و کرم در شان من
جلوهٔ طاعت دهد عصیان من سایهٔ بلند پایهٔ هدایت ارشاد الی یوم التناد مخلد و مستدام باد بکرمة النون
والصاد مکتوب سوم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل حضرت
میان عبد الغفور زینت بخش بگرام تحریر یافت رباعی گر شاه تفقد بگدائی بکند
وز لطف نظر به بینوائی بکند از دست گدای بینوا نایدهیچ جز آنکه بصدق دل دعائی بکند
ذات قدسی صفات آن مجمع فیوض سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق معقول و منقول واقف حقائق
فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان
فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گزا هدایت فرمای جودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین قدیمت گزین
خلیفهٔ طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض سعادت اندوزان حضور
موفور السرور میگرداند که بورود سرفرازنامهٔ نوازش آمود که مشتمل بر اطلاع ماند و بود مقبول بارگاه صمد میان ابو محمد
مرقوم قلم فیض رقم گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سود قبلهٔ گاه میان ابو محمد خود را عدم اخلاص پیش گرفتند
و بی آنکه به بنده خبر شود بطالب علی قصبات رفتند و پاس سخن خود نکرده قرار داد حضوری را بر باد داده
ابواب الم بر روی دوستان همدم کشادند و مشتاقان یکدل و یکجهت را در شش ماه مهاجرت گذاشته
نرد دغا باختند و رشتهٔ مواصلت دوستان صمیم القلب گسسته با آشنایان جدید هنگامهٔ موافقت
گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت و صداقت تجاوز یک نقطه محنت کشیدن و صورت صد آفت
دیدن است غرضکه حکایت شکایت آن عزیز که باین مهربانیهای آن حضرت از خدمت فیض موهبت

جدا شده بقلم نمیگنجد و بمیزان بیان نمی سنجد صمیر آگاه بحکم آنکه **بیت** نخواهد این چمن از سرو لاله خالی ماند
یکی همیرود و دیگری همی آید از رفتن ایشان بر دل فیض منزل که متون لوح محفوظ است غباری
نخواهد نشست شرح ماجرای منشای بی نظیر مقبول کونین سید حسین نور الله مرقده نقل برداشته مرسل داشت
بنظر مرحمت اثر خواهد گذشت حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود بحق الملک الودود مکتوب
چهارم ذوالفقار نامه جانگداز بخدمت یار دلنواز بی نیاز سراپا ناز نگارش یافت **بیت**
حسن تو همیشه در فزون باد رویت همه سال لاله گون باد تا وسمه مشکبار غالیه مویان نازنین
تسکین بخشای خونین جگران سپهر و صفحه رخسار مهوشان زهره جبین رشک افزای مهرست بهار جمال
آن ارادت گلشن آمال و امانی و نضارت حدیقه عیش و کامرانی گلگونه عارض خوبی خال چهره محبوبی
سواد دیده و داد سرمه چشم اتحاد مقبول ایزد جهان آفرین میان شهاب الدین رنگ افروز گل و
ناله آموز بلبل باد بعد ادای مراتب سوز و ساز جاندهی که آتش انداز کاشانه دانش و آگهی ست باظهار
حقیقت حال زمان هجران می پردازد و دل را از شدائد ایام حرمان خالی میسازد جانان بآن قامت
سرو رفتار که در چمن رعنائی شاد است و بآن سنبل گرد دار که بصد زیبائی زنجیر گردن آفتاب است
و بآن قوس عنبرین که بجهت صید امن و امان دل ناشکیبان زه کشیده و بآن نرگس مست نیمخواب که
در سایه چتر مشکین تکیه بر گل زده و بآن مژگان فتنه کیش که ناوک سینه امید است و بآن خال مشکین که
مردمک دیده خورشید است و بآن دهان غنچه آیین که راه اندیشه در وگم است و بآن لعل شکر خند که
پیوسته چون گل صبح به تبسم است که تا از بزم وصالت مانند حلقه در بیرون شده ام قامتم چون هلال
ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی سرم
چون سر حلقه نسیم با قدم همراز است و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز گوهر اشکم چون صیت جمالت
آویزه گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده باغبان قضا نهال وجودم را در
حدیقه گیتی مگر بجهت صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمه غم آب داده
که غنچه سربسته دلم از نسیم بهاری نمیکشاید و چمن طبعم از گریه ابر آسا ری بخنده نمی گراید **بیت**
زجوش گریه اشکم گشت گلگون شده مژگان من فواره خون خوش آن ساعت سعود و زمان محمود
که خاک آستان دولت نشان را توتیای چشم سازد و سینه محبت کشیده را از غم ذوالم جدائی

پرداز دو دل بی وسیله قاصد و پیام نغمهٔ محبت رو برو سراید و زبان اخلاص بیان حکایت فراق داستان

چنانچی اشتیاق بتفصیل ادا نماید شعر

تو باشی از غرور حسن مدهوش — من از حیرت کنم خود را فراموش

بشوه بشکنی مهر دهانم — کنی گویا چو چشم خود زبانم — بگویم قصهٔ بیخوابی خویش

بخوانم نامهٔ بیتابی خویش — جوابی بشنوم زان لعل سیراب — که از بزم وصالم بهره میاب

مکتوب پنجم بدوست سراپا مغربی پوست صادق الوداد میان محمد مراد که کمانی فرستاده بود تحریر یافت بیت

زهی سعادت تنگسل که یارش آرد یاد — کند ز بند غم و محنت و الم آزاد — پیک تیز گام آن مقبول الانام

گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی و فرخنده ایام بهجت کیش مستهام کمانی که خجلت ده ابروی

مهوشان دلارام هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود رسانید خاطر این حلقه بگوش را از گران بار

کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید بیت

بسی سربلندم ز احسان دوست — دل و جان من هر دو قربان اوست

قسم باسم پروردگاری که رشتهٔ جان در قبضهٔ قدرت اوست اگر این گوشه نشین زاویهٔ حرمان در مقابل

این عطیهٔ مرضیه تیر قامت ناتوان را کمان سازد روا است و اگر بمیدان وفا در آمده بسی سر

قربان نماید بجاست تا قوس قزح بخط رنگارنگ صفحهٔ زرین چرخ برین بیاراید و عطارد رقم ردّ و

قبول بر تختهٔ جبین اهل زمین ثبت نماید سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام مقرون باد

مکتوب ششم در جواب تلمیذ پرتمیز عبد العزیز مشتمل بر ترغیب علم تحریر یافت بیت ادب تاجیست از لطف الهی

بنه بر سر برو هر جا که خواهی — مکتوب بهجت اسلوب آن نادر العصر مشتمل بر صلاح پرسی قصد طالب علمی صباحت

که بعد انجام ایام شب برات صورت بند رسید خاطر را قرین اصناف مسرت و شادمانی گردانید اگرچه

این کاسد قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد اما بهر حال این مشتاق سوختهٔ آتش فراق و دوختهٔ تار و پود

اشتیاق کم و بیش بر حرف دوستانه که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی تکلفانه بر روی قلم

می آرد و آن اینست که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطنست مقتضای کلام خیر الانام علیه الصلوة

والسلام اطلبوا العلم ولو بالصین تاریخ شدت غربت بر خود نه پسند و گنج مطلوب بر ندارد و تا غلام وار کمر

خدمت بر میان جان بندد و دامن مقصود فراچنگ نیارد آری تا شمشیر از نیام بر نیاید در معرکهٔ مردان سرخرو

نماید جان من اگر بموجب خیر البشر السفر وسیلة الظفر زیر دستی پامال از زاویهٔ خمول سر بر آورده شد

سفر را که صورت سفر دارد بر خود نگزیند هر آینه بتحصیل کسب کمال بالادستی بر ابنای جنس خود نه بیند

برآورم بکلم آنکه تا اینکس تیر وار از قوس خانه بر نجد بهدف مراد سر نهد بیت بسفر رفتنت مبارکباد
بسلامت روی باز آئی الله تعالی آن یگانه روزگار را از خلال دور دوقا که از دفتر جمعیتش بدست
برکنار داشته بعلمیکه با وجود خرج ترقی پذیر رسانا و بعمل در زمره مقبولان خود گرداناد مکتوب هفتم در
شکایت سپهر بیمهر و استدعای نامه فیض شمامه تحریر یافت ربا ما گرچه پا شکسته بطور است ایم
اما ز آب دیده بدریا نشسته ایم آغشته صد هزار کدورت بزیر رخ مانند دُرد در ته مینا نشسته ایم
بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانه آفاق مجمع الاخلاق منبع الاشفاق میان شیخ اسحاق پوشیده مباد که
دوستدار سراپا نثار از آن باز که از بساط انبساط حضور دور افتاده دستبرد سیل محسل دوستم پیشه فرزین بند
منصوبه عیشم را شکست داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان ناتوان تاخته و آبواب رنج و عنا بر دل ناشکیبا
کشاده پیاده وار سر بسیه ساخته درین صورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم برگشت از مشتاقان نزار
دزیده خاطر مخلصان قدیم را چون گل شگفته گرداند هر آینه بازی محبت محبان صمیم قائم ماند مصرع
شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را تاریخ بساط زمین و زمان از تاب آفتاب رخشانست بعنایات تامات
ایزد سبحان توسن بهجت و آرام رام باد مکتوب هشتم بهاریه که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده بیت
وقتست که گل برفگند پرده ز رخ با ز انسان کز فانوس چراغی بدارد از آنجا که باغبان قضا و قدر
چلد چمن گیتی را بر شحات سحاب مکرمت بگلهای متنوعه زیب و زینت بخشیده و سیراب گردانید آرزو دارد
که حرفی چند در وصف شاهدان چمن و شگفته جبینان گلشن که غمزدگان را سرمایه بهجت و نشاط و
اندوهگین خاطران را پیرایه مسرت و انبساط است بر روی قلم آرد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان
گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و موسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه های رنگینست
خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته سرو با هزاران تذرو چون خادمان کمر بسته با جان غم آلوده
بلسان حال این مقوله ادا نموده بیت سرو در باغ بیک پای ستادست مگر برکاب تو دود گر بودش پای دگر
سوسن کبود پیراهن با هزاران زبان شوق و ثنا در گفتگو بیت در روش حسن و ناز دست بسی خوشنما
غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمه حسب حال خود را در جستجو بیت
لبالبست ز خون جگر پیاله ما دم نخست چنین شد مگر حواله ما نرگس مجنون وار بتماشای لیلی گلزار از
دور چشم کشاده این نکته آموزون بلسان وقت بیرون داده بیت باز آی که در سوز و گدازم بینی

بیداری شبهای دراز هم بینی سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب عتاب گل در دعاگزاری فرد

از بهر دفع چشم بد از خوبروی تو سیاره با سپند شود مجمر آفتاب همچو سیمین بدن بتلافی آداب

نوازم جان سپاری بیت باز آمدم که سجده این خاک پا کنم گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

و چنین حین بضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا ناز با جان

مستمند سخن پرداز فرد تغافل تو مرا به نماید از لطفت که این بهر کس و آن خاصه از برای منست

گاهی از بهار وصال پا در دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده ساعتی

جام دلش از باده مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت مدهوشی بهجت و انبساط را در طلب

زمانی چون گل بشگفتگی هم آغوش و زمانی گویان و لحظه چون غنچه با تنگدلی در جوش و معشوق جویان آری بیت

دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی بس کن بس کن که داستان آتش عشق

بتحریر در نیاید و این نامه شعله خیز بتقریر انشاید فرد قلم بشکن سیاهی بر کاغذ سوز دم در کش

حسن این قصه عشق است و دهن بنگنجد مکتوب نهم بخدمت گرامی خلاصه خاندان اصطفا نقاوه دودمان اتقیا

شرافت و نجابت دستگاه میر خیر الله بلگرامی تحریر یافت بر ضمیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن

رونق بخشای مضامین نو و کهن نگاه آموز چشم بینش چراغ افروز بزم آفرینش نمک خوان اهلیت مردمک

دیده قابلیت مبدع قوانین مروت مخترع آیین فتوت مجمع الاخلاق منبع الاشفاق اختر برج نقابت

گوهر بی نظیر درج نجابت واضح و لائح باد که وصول مژده بهجت افزای اینکه بعد انجام ماه صیام که وعده

بعید نیست کلبه احزان تهیدستان صورت و معنی را بقدوم مسرت لزوم رشک گلستان سازند

سلسله جنبان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعه انبساط گردید ای آمدنت باعث آبادی ما

ذکر تو بود زمزمه شادی ما ما را چه بود که تا نثارت سازیم قربان سر تو باد آزادی ما

اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت باصره نظر بر روی شاهد مقصود میکشاید و دل غمدیده بی منت شعاع نظر بسیمای

مشاهده روحانی مینماید لیکن بحکم آنکه فرد وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد

دوستدار سراپا نثار از غایت اضطرار در شاهراه انتظار مصرع چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

مست حقیقت ... لطیفه انگیز که حجاب نامه پیام از میان برخیزد بیت بی تو جان قطره ایست بر لب شوق

بدانیک ع قلم اینجا رسید و سر بشکست مکتوب دهم در جواب صداقت پناه

فضیلت دستگاه میان عبدالشکور پور شیخ نور متوطن بلده فاخره جونپور مشتمل بر جفاکاری فلک ستم کیش و
دل آزاری دور جور اندیش تحریر یافت درد در قیمه شوق آمود که بعد انقضای مدت کثیر مصحوب شیخ
نگارش یافته بود و اگرچه در بادی النظر دل اخلاص منزل را مسرور و مبتهج ساخت اما بمطالعه حقیقت حال
ایشان که باوجود چندین تگاپو هنوز روز اولست و در گرداب اضطراب انداخت ای عزیز سراپا دانش و تمیز
از گردش گردون دون پرست و ناهنجار که دانا بمکر و حیله اش گرفتار و نادان بایار عگسار است نمیتوان حرف زد
که درین روز بازار نادانی پست فطرتان کج نهاد که از غایت کم فهمی فرق میان بد و نیک نمی دانند بزعم
کسب کمال سر بفلک میکشند و بلند حوصلگان و الا نژاد که از غایت دوربینی سرنوشت انجام را از نامه
آغاز میخوانند بجای زلال جام درد آمیز درد می چشند بیت اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان
طوق زرین همه در گردن خر می بینم معالجه کجاست که معده زمانه را از اخلاط فاسده اوصاف ذمیمه پاک
و صاف نموده بصلاح آرد و نوشدارو که در ازاله امراض نادانی و ناقدردانی سپهر بمهر اعجاز عیسوی
بکار برد بهر حال مقتضای دانش و کمال آنست که تا تمادی ایام زندگانی همه وقت بکفاف و حد پیشانی در عیش
و کامرانی باید بود و گل و خلر عشرت و عسرت را کاشته باغبان حقیقی انگاشته لب بچون و چرا نباید کشود بیت
بدرد و صاف ترا حکم نیست دم در کش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطافست الله تعالی بمراتب عالی رساناد
و یاد دوستان را سخ الوداد از ضمیر خلت تصویر آن یگانه کارخانه تقدیر فراموش نگرداناد مکتوب یازدهم

بخدمت فضایل پناه فواضل دستگاه میان شیخ امان الله مشتمل بر رسیدن ابیات تازه مضمون و سفارش
دوست صداقت مشحون تحریر یافت نتایج طبع صافی و ذهن وافی آن صورت دان معنی و معنی
شناس صورت که دانشوران نکته پرور را محکیست کامل و نکته پروران دانشور را معیاریست قابل
بهجت افزای دلهای حزین و مسرت پیرای جانهای اندوهگین باد بعد ابراز لوازم شوق که گزارش و نگارش
نمی پذیرد و در معرض بیان جانی گیر و مشهود ضمیر خلت پذیر میگرداند که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت
و وداد و منبع فتوت و اتحاد که هر چهار مصراعش چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند بل از رهگذر طاقت
مبانی و نزاکت معانی هر مصرعه از آن مصرعه چهارم بود هنگامیکه از نظم و نثر تعلق مانند نقطه
انتخاب برکنار بوده فرو می گذرانید این غزلخوان بیت الحزن جدائی و تنهائی را همدوش شادمانی
تازه دهم آنجوشش کامرانی بی اندازه گردانید بیت بماناد آن دوست کو دوستان را

غذای دل و راحت جان فرستند رجا که همبرین آیین ضیافت طبع محزون باشعار تازه مضمون کلک قلم
شکم آن مقبول بارگاه همچون سرزند لازم شناسند سخن بینا چون دوست محبت گزین محمد امین بجهت
قطعهٔ زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دار دبگرامی خدمت میرسد یقین است که در انجام کار
آن یگانهٔ روزگار این دوستدار سراپا انکسار را رهین منت بی شمار خواهند فرمود بیت
بود تا خاطر از فکر سخن شاد در تو مامن اهل سخن باد مکتوب دوازدهم بخدمت

واقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه سید مظفر امین پرگنهٔ انوپ نگر مستمل است دعای واگذاشت غلهٔ محصول زمین
پروانجات تحریر یافت بیت شکر فیض تو چه چون کند ای بهار که اگر خار و گر گل همه پرورده تست
مسند دولت و اقبال و سادهٔ حشمت و اجلال بوجود منبع الجود آن مشفق قدردان عمیم الامتنان میر صاحب
زاد الله عمره و قدره زیب گیر و زینت پذیر باد خیر اندیش عبودیت کیش خلیفه طالب علم بعد ادای آداب
تسلیمات بندگی سمات خود را فرا یاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور موفور السرور رسید هر اگرچه
این فدوی باستماع خوبهای ذاتی و صفاتی آن ملاذ مهربان غائبانه آرزوی ادراک ملازمت سراپا بهجت
در سر دارد لیکن بموجب آنکه کل امر مرهون باوقاته حصول آن دولت فیض وصول موقوف بر وقت داشته
بدعای اجب العرض می پردازد که چون پیش ازین رفعت و امانت پناه شیخ محمد امین از رهگذر عدم وجه
کفاف متعلقان این کمترین سند موازی سی بیگه زمین در سواد موضع رسول آباد برضامندی مالکان موضع
مزبور بمهر خاص خود باین قلیل البضاعت عنایت نموده بودند محصول یک فصل در ایام بحالی ایشان بواسطهٔ
این پریشان رسیده بود بعد ازان که این همچندان از غایت شوق کسب علم باعتماد کمال مهربانی عاملان
حال و استقبال که الیوم متفقد حال بیکسان شکسته بال خواهند بود و بمقتضای دریا دلی آب از لب تشنگان
بر نخواهند گرفت شد اند سفر را که صورت سفر دارد اختیار نموده همدران اثنا پرگنهٔ مرقوم بقدوم میمنت
لزوم میر صاحب رشک چمن گردید ازان باز با وجود فیض عام آن خیر الکرام از محصول زمین مسطور بآن جماعت
نان طلب جان بلب بکدانه نرسید بیت هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
مختصر سان بیکسان سلامت اگرچه از خبر شدت اثر محنت شاقه و فقر و فاقه متعلقان رفتم چون شب هجران جانگداز
و شبم مانند روز قیامت دراز لیکن بشکر اینکه باریافتگان حضور مقتضای فور مهربانی خلد محصول ماضی را بجای
محفوظ امانت نگاه داشته اند رطب اللسان و عذب البیان میباشد رنی بیت چه غم دیوار امت اگر باشد چو پشتیبان

چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان درین صورت امید آن دارد که غلهٔ مرقومه محفوظ حوالهٔ مالکان موضع مذکور
شود و آینده را نیز مترصد توجهات کریمانه و مهربانهٔ آن مشفق مهربان است زمین و آسمان تا برقرار است
بدنیا نام نیکو یادگار است آفتاب دولت و اقبال لایزال باد بحرمة النون والصاد مکتوب سیزدهم
در جواب دوست اخلاص پرور بجان برابر میان ابوالمظفر تحریر یافت بیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموش
فراموشی شده از دل فراموش مهجور صوری و موصول معنوی که بتعداد محاسن اخلاق آن مجموعة الشمائل
محمود الخصائل رطب اللسان و عذب البیان میباشد اگر شمهٔ از جوش و خروش باطن محبت موطن معرض بیان
آرد هر آینه روی خامه تیرگی پذیرد و شعلهٔ آتش بنامه در گیرد بیت ز شرح شوقم آتش در پر روح الامین افتد
اگر غمنامهٔ هجر تو بر بندم ببال او لهذا جام دل تو دو منزل که از بادهٔ شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات
و مقالات فرحت آیات آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از ریزش و تراوش باز داشته بمطالب پرداخت
که مطالعهٔ مضمون خلت مشحون نتیجة الوداد خاطر مضطرب را که بوصول مژدهٔ خیریت اثر آن سرمایهٔ مروت و فتوت
روز و شب آگهی طلب بود دهدست عشرت تازه و مسرتی اندازه ساخت ع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
یقین است که آن برادر بجان برابر از انجا که مغز سخن بغز میرسند از شغل سبق عربی و انشا که هر دو رفیق موافق اند
خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که بر خط مهوشان زهره جبین خط نسخ میکشد در مشق شبا روز
خواهند نگاشت بیت کسب کمال کن که عزیز جهان شوی کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من
اگرچه بآن عزیز سراپا تمیز درین ماده حرفی زدن حکمت بلقمان آموختن است لیکن بمقتضای دلسوزی که ثمرهٔ اتحاد
معنویست نمی گزارد و کشان کشان برین می آرد مصرع می تراود چه کنم انچه در آوند دست
بحکم آنکه اول نامهٔ انشای محبت و اتحاد یاد دوستداران صادق الوداد است تواتر و توالی بدست آیندگان
این حوالی تحریر مکاتیب بهجت اسالیب مسرت افزای خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت به نسیم
عنایات رب العزت شگفته و ریان باد مکتوب چهاردهم در جواب فضایل مرتبت فواضل منزلت خلاصهٔ
خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی باعث آرامش خاطر خیرخواه سید عبدالله مشتمل بر استعذار عدم
اظهار لوازم اخلاص و توقف تحریر مکاتیب اختصاص ترقیم یافت بیت مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد
هدهد خوش خبر از شهر سبا باز آمد رنگین نامهٔ که از حسرت آب و رنگش غنچهٔ گل بر خود پیچید و از فیضی انچه
مشکبارش بلبلان چمن یکرنگی را دماغ شوق عطر آمود گردید در شگفته ترین زمانی ورود نموده طراوت افزای

بوستان خاطر دوستان گشت آنچه در باب عدم تسطیر مراسلات مرقوم قلم تلطف رقم بود معلوم گردید مخلص بنا بر
آنکه تحریر تمهیدات رسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت معنوی بر اصل دور افتاده خاطر صداقت مآثر
بواصلت روحانی که بانفصال جسمانی مانع آن نمیگردد اکتفا کرده باین میسازد و بآن می پردازد **بیت**
رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست که در میان من و تو همین من و تو بسیم اگرچه درین ایام شدت انجام از
غایت تنگی بیکی غنچه وار در تنگ و از نهایت بینوائی باحت مخالف در جنگ بوده سر سخن سرائی و خامه فرسائی
نداشت اما بجهت عدم حمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی خاطر بنهج خرسند بقلم داده امید که خادم دیرینه را تقویم
پارینه خیال نکرده همبرین منوال باصدار عنایت نامجات بجهت سمات تسکین بخش خاطر مسکین خواهند بود
ایام شادمانی بکام باد **مکتوب پانزدهم** در جواب مکتوب بجهت اسلوب بیان محمد یعقوب مشتمل بر استدعای
توجه آن محبوب القلوب در باب حصول مطلب مرغوب تحریر یافت مطالعه قیمة الاخلاص این مخلص سراپا
اختصاص از بند غم و الم خلاص داد و سرمایه بهجت و شادمانی را بنیاد نهاد توجهات کریمانه نمایانه بحال این شکسته
بال مبذول داشتن و معدن محبت و اتحاد شیخ آله داد را بجهت حصول سند نور برگماشتن یاد از عطوفت کمال
آن مرجع الآمال سید جزاکم الله خیر **بیت** الهی در جهان باشی باقبال جوان بخت و جوان دولت جوان سال
آری غیر از ذات فیض رسان و ران شه مرنا پرسان کیست که این قدر تفقد بحال یکسان فرماید و در انجام مهام
خسته دلان سعی بر یانه نماید بحکم آنکه در خانه اگر کسیست حرفی بسیست احتیاج نیست که حرفی از اظهار
مطلب بتکرار برنگارد **مصرع** آغاز کرده بر سانش با تمام حسب التحریر قصیده پیر دستگیر
حضرت میر رحمة الله علیه بر کاغذ رنگین بخط تمکین نویسانیده مصحوب خلاصه اخفاء قبول سید عبد الرسول
مرسول نموده بانجام خدمتی دیگر که لائق دوستدار باشد متوقع الاشارت ست تا صدق که همبرین منظومه پیام
شادکام دارند بجهت خاطر روز افزون باد **مکتوب شانزدهم** بخدمت دستگیر گاه گاهی مرتکب منهیات
میبود و باغوای ارباب ضلالت راه بطالت می پیمود مشتمل بر ابراز مقدمات نصایح سمات و ضمن ضوابط علم
صرف مرقوم یافت **بیت** دل من لفظ و یاد تو معنیست معنی از لفظ کی جدا باشد
آیزد متعال ذات عدیم المثال آن مصدر مکارم اخلاق یگانه آفاق را از آنچه نباید مفرق و هر چه شاید
مقرون دارد و این ناقص کم ظرف که از غایت اتحاد حاضر و غائب خود را جدائی نپندارد در اظهار مراتب صبغه
شوق که بمیزان دانش صرافان نقود محبت معنوی وزن جنس کاسد دارد مبالغه ننموده جوش خروش

۱۳

خاطر را بقلم می آرد شایستهٔ همت عالی فطرت آنست که بمقتضای آیهٔ کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول دل خود را
از خیالات ذمیمه نهی سنگر که دلیل ضلالت ست اجوف سازد و مردانه و مجردانه الف قامت را بانقیاد باطن خم ساخته
بمزید تاکید باداء لوازم امر معروف پردازد و از روی کسر نفسی که فتح باب مقصود ست همه حرکات و سکنات را
از فاعل حقیقی دانسته بموجب بیت لاوزیر بیت گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش گو گناه مست
نیک را بخدا و بد را بخود ضم گرداند تا از طعن مصول و ضعان بعثل العین که بزعم مهموز خود ترجیحی و تفضیلی بخود میجویند
و از غایت خفت عقلی نابینایانه براه خطا می پویند صحیح و سالم ماند اگرچه الحال تلافی افعال متصرفه زمان ماضی که
بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده لیکن بموجب الانسان محل النقص فیما یمنع محال مینماید لیکن اگر طالب صادق
بمساعدت توفیق ازلی خود را بگروه والاشکوه حق پژوهان که از تعلق دنیای سراپا درد برکنار بوده بخاطر جمع
مشغول ذکر واحد حقیقی میباشند ملحق گرداند بحکم آنکه الصحبة مؤثرة باثبات صفات روحانی نفی خطرات جسمانی نموده
زمان استقبال را در ضلال نگذارند درین صورت شاید که دری از هدایت غیبی کشاید محبت پناها مودت دستگاها
این همه مقدمات دلاویز را که فی الحقیقت تازیانهٔ افعال آنسرمایهٔ امانی و آمال ست اگر خلاف قیاس
پندارند بعمل نیارند امید که تا شام فراق بصبح وصال ابدال بدفراموشی آنکه در باب محبت جایز نیست از دوستان
واجب الاخلاص حذف نسازند دولت بهجت و بهجت دولت روز بروز مضاعف باد **مکتوب هفتدهم**

بخدمت فضائل پناه فواضل دستگاه مقبول حضرت کریم میان محمد نعیم هنگامیکه از قصبهٔ خورجه بسیر و تفرج بدیار
تشریف داشته بودند ترقیم یافت **بیت** بهر زمین که بگذری ای نخل بهار حسن روید بجای سبزه براهت هزار چشم
مخلص صمیمی هیچ عبارتی شایسته که در شرح خوبیهای ذاتی و صفاتی آن قدوهٔ سخن پردازان معنی طراز زبده معنی
طرازان سخن پرداز بکار برد در کارخانهٔ دانش و آگهی نمییابد لهذا بحکم این مصرعهٔ دلاویز مصرعه
خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست عنان شبدیز قلم را بمیدان مشاطگی شاهد مطلب بیتابد از آن بلکه آن
هوشیار خوش خرام مایهٔ جمعیت خاطر بی آرام آرزومندان محبت گزین را در ظلمات هجران اسکندر وار
همدوش حرمان گذاشته مردم آن جوانی را خضر مثال بهرهٔ صورت و معنی نموده اند **بیت** زسر گذشت بتو آب چشم
یکی از سرگذشتم بی تو اینست این نیاز مند دیرین که همچو دریا نمایان سراب فروش و زبان مشتاقان
دل فراموش نیست ازین رو که ع هر چه آن خسرو کند شیرین بود همه جا و همه حال خیال جمال آن
سرمایهٔ فضل و کمال را مطمح نظر دارد و در عالم معنی خود را از بهره اندوزان انجمن حضور می شمارد **بیت**

گرد رخم از تو نقش توام در نظر بست دل خوش است دولت من این قدر بست چنانکه از غایت انتظار بیت
بجستجوی خبر جانم از دریچه گوش زمان بسان بسر راه کاروان آید در صورتیکه حال چنین شاید امید دارا
مشتاق ابر قیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت افروز بقدوم مسرت لزوم کلبهٔ احزان منتظران سراپا چشم
رشک گلستان گردد یاد نمودن مرهم جراحت فرستادنست بیت باز آی که در سوز و گدازم بینی
بیدلی شبهای درازم بینی همیشه هنگامهٔ روز بازار محبت یوسفی آن عزیز مصر معانی گرم باد مکتوب
هیزدهم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامهٔ مصدر مکارم اخلاق مورد مراحم اشفاق اقبال و اجلال پناه شوکت
و بسالت دستگاه میر سید کرم الله زاد عمره و قدره تحریر یافت باعی از طرف چمن نسیم اقبال وزید
وز گلبن امید گل لطف دمید یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید پروانهٔ التفات حام تو رسید
گلشن دولت و اقبال و چمن حشمت و اجلال ذات مجمع البرکات منبع الحسنات خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ
دودمان مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخشای وسادهٔ نجابت مشفق قدردان مکرم سراپا
احسان میر صاحب جیو سلمه الله تعالی بر شحات سحاب الطاف ایزد متعال ذی الجلال طراوت گیر و نضارت
پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفه طالب علم بعد ادای آداب تسلیمات عبودیت سمات بعرض ملتزمان آستان
رفیع المکان که مامن ستانست میرساند که شرف مطالعهٔ سرفراز نامهٔ مرحمت شمامه که صد شمع مقصود پروانه اش
تواند بود سرعزت این زاویه گزین حسرت را از خاک بافلاک برداشت ع زهی سعادت آنکس که یارش آید یار
بحکم آنکه سرستان خمخانهٔ ازل که جام دل ایشان از بادهٔ عنایت لم یزل لبریز است جرعهٔ فیض را از کام
لب تشنگان زلال آمال دریغ نمیدارند مرقوم قلم عطوفت رقم گشته بود که درینجا طبق و سبق هر دو موجود است
بی تکلفانه خانهٔ خود دانسته بجمعیت خاطر روانهٔ این طرف شود استظهار از انجا که این خیرخواه دست امید
خود را از دامن فیض مامن دولت آن امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمیدانست عزم بالجزم داشت که پیش از
ورود ممتاز نامهٔ نوازش آموز سعادت اندوز خدمت اکسیر خاصیت بوده تربیت پذیرد و تحصیل علوم
سرمایهٔ استعداد خود را تمامی برگیرد لیکن ازین رو که بیت بلبل ز ادب پا ننهد در صف گلزار
تا گل بطلبگاری او لب نگشاید حصول این دولت عظمی در پردهٔ توقف افتاده بود درینولا که عنایت نامه
مشتمل بر طلب خیر طلب شرف صدور یافت کثرت آبله حجاب راه بود نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان
فیض نشان فرو نهی دهد انشاء الله بعد انقضای ایام برسات بسلک ریافتگان حضور موفور السرور انتظام

خواهد یافت **بیت** خواهم که همیشه در هوای تو زیم خاکی شوم و بزیر پای تو زیم خورشید
دولت و اقبال از مطلع عنایت لایزال درخشان باد بالنون والقلم **مکتوب نوزدهم** مشتمل بر طلب
سرمایه مروت و اتحاد پیرایه محبت و وداد و اخلاص گزین باعث آرایش خاطر حزین میان بدرالدین هنگامی که
این فقیر بمقتضای تماشای باران گهرریز با جمع یاران نکته انگیز در باغ دلپذیر جنت نظیر بیکمصاحب نشسته بود
بیت سرو دیوانه شدست از هوس بالایش میرود آب که زنجیر نهد بر پایش
چاره ساز او نوازد درین وقت خوش و موسم دلکش که از یکطرف سرو دی در خروش و از جانب دیگر رود بیتاب
در جوش نرگس بانتظار قدوم صحبت لزوم آن نخلبند معنی چشم کشاده و شمشاد بجهت استقبال آن سرمایه آمالی
و امال شاد و بیک پای استاده و سوسن بصد زبان نغمه شادمانی مینوازد و سمن سیمین بن خمواره رنگ بر ساز
لاله پیاله بر کف نهاده و بلبل بیدل ندای جزاکم الله خیرا در داده و آسی بی صحبت یار گل بنزر آمده و بی مصاحبت
دلدار گل بشبه خارست **بیت** بی تو جان قطره ایست بر لب شوق در تو دریا می چکید اینک
تا ابر بهار آید بخش چهره گلزارست گلشن صحبت و شادمانی شگفته باد **مکتوب بستم** بخدمت رفعت و
اقبال مرتبت حشمت و اجلال منزلت خان والاشان میان مصطفی خان سلمه الله تعالی مشتمل بر اظهار
حقیقت حال و استدعای توجه آن مرجع الآمال تحریر یافت **رباعی** ای خاک درت قبله آمال همه
وی کعبه کوی تست اقبال همه انعام تو عام ست چو نور خورشید زان یافته انتظام احوال همه
کمترین خدمت کیش خیر اندیش خلیفه طالب علم لوازم بندگی و نیازمندی بجا آورده بعرض میرساند که
فیض منزل میرساند که اگرچه مراسله قطره بی سامان بدریای عمان غایت بی ادبی ست و مکاتبه ذره سرگردان
بخورشید درخشان نهایت بوالعجبی لیکن از انجا که **ع** کرمهای تو ما را کرد گستاخ +
بتر قیم حقیقت حال خیریت مآل خود می پردازد و آن اینست که آن مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت
فرموده بودند که زیاده از دو هفته در انجا نماند و زود تر رسیده خود را سرگرم تلاش معاش فرمانی گرداند مگر ما سلامت
از آن بار که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب اختلاف آب و هوا عارضه تپ لرزه دامنگیر صحت
گردیده در نیولا ناکام از نهایت ضعف بدن طاقت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی تن نیم
قدم را برابر یکمنزل میشمارد درین صورت بحکم ضرورت عوض خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار
میان عبدالغفار را که سرگروه کارد سلیقه شعار است باسفارش نامجات مطلوبه بواسطه حصول این مطلب

کز مراحم مربیانهٔ آن فیض بخش انام صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که
توجهات عامه و فیوضات تامه در باب این بی دستگاه که غیر از ذات شریف امید گاه و تکیه پناه ندارد توجه اتم
منبذول خواهند کرد الهی عمر و دولت در تضاعف باد مکتوب بست و یکم بخدمت محبت و مودت نشان بیان
جهان خان مستظهر نصایح دوستانه در باب استغنای گستاخیها که بدرویش دلریش کرده بود تحریر یافت قطعه

تکیه بر تمکنت جهان نکند هر کرا دل پر از صفا باشد زانکه در پیش صاحب دانش
قلب اقبال لابقا باشد خان بلند مکان سلامت بر دولت سریع الزوال که اول او دود و آخر آن
نقست معرور بودن و بشکر این جاه و جلال قریب الانتقال غمزدگان را دلبری نمودن عاقبت کار را ندامت
پیمودنست و در خجالت بر روی خود گشودن آری ع با دل شدگان هر که در افتاد بر افتاد
مغرور از انجا که سراپا مرست از ضالهٔ صافی طبعان نکته گزین پس انداز گشته و دلبر بواسطهٔ اینکه سراپا دراست
بگوش هوشان زیر جبین همراز دریاب که این حسن و قبح از هر دو لفظ پیدا و هویداست مقتضای دانش دور اندیش
آنکه امروز یکدو کس را منفعل بر گمارند که آن درویش دلریش را بلطف و مدارا بیارند و ایشان بعجز تمام هر خود را
بقدمش گذارند و این استغنای گستاخیها را پایهٔ افتخار شمارند بیت گنج قارون کیفر دیرد از قعر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست وما علینا الا البلاغ مکتوب بست دوم بخدمت صورت مروت
و مردمی یار موافق میان محمد صادق در سفارش محبت آثار شایسته کردار محمد عاشق تحریر یافت بیت
قاصد نبود محرم راز دل من نی نامه کند تحمل مشکل من آیینه رو نماست جانان دل تو
هم از دل خویش پرس حال دل من داستان شوق بقلم در نیاید و حدیث اشتیاق گفتن را نشاید آری جراحت
جسمانی نیست که علاج افلاطونی و مرهم جالینوسی چاره گری نماید دامن گریبان چاک نشده که سوزن عیسی رشته
مریم بکار آید غرض که الم مفارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از گفتگو افزونست لهذا بشرح آن نمی پردازد
که حامل عریضهٔ نیاز مرد عزیز الوجود سلیقه شعار است بامید آنکه بوسیلهٔ جمیلهٔ آن نافع الخلق جامع الخلق بسلک نوکران
سرکار نواب والا جناب انتظام یابد احرام ملازمت آن خیر الکرام بسته از انجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آرزومندی
را بهره مند آرزو ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است که مشار الیه بمراحم مربیانه بلب نانی خواهند
رسانید و بتوجهات کریمانه از فکر قوت متعلقانش فارغ البال خواهند گردانید و دولت شادمانی و بهجت
کامرانی روز افزون باد مکتوب بست و سوم بخدمت زبده سخن پردازان معنی طرازه عمدهٔ معنی طرازان

سخن پرداز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبدالغفار متوطن صوبهٔ بهار مستمند سفارش تحریر یافت بیت

چو گل بخنده درآید لب اهل نشاط اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول

ذات سامی صفات آن خلاصهٔ دودمان افزونش و نقاوهٔ خاندان بیش نخلبند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخندانی فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب اختصاص و سیدالانجام مهام خاص و عام باد این بادیه پیمای فراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق که دست قلم بدامن بیان آن نرسد مرفوع ضمیر صافی پذیر میگرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن پرگنهٔ سکندرآباد غریب و نامراد است بجهت وصول حسب الحکم این مقدمه که الله داد خان افغان ساکن پرگنهٔ مرقوم بحمایت قاضی آنجا بحال مشارالیه بموجب حساب زر و تعدی مینماید بدربار جهان مدار سید امید که بدانچه مرضی الیه فائز آرزوی خود گردد و توجهات کریمانه ملبند دل خواهند داشت و مخلص سراپا محبت در زیر بار منت بیشمار خواهند انگاشت شادمانی و کامرانی در تضاعف باد مکتوب بست و چهارم بخدمت محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص آثار گل گلشن یگانگی نونهال چمن یکرنگی محک امتحان طبیعت کی و عبی میان عبدالنبی تحریر یافت بیت

دور از تو سراسیمه ترا زدود چراغم بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم

آتش شوق و آرزوی موصلات آن اختر منیر برج مروت گوهر بی نظیر درج فتوت معدن دانش و بینش یگانهٔ کارخانهٔ آفرینش انطفا نمی پذیرد دل لحظه بلحظه ترقی میگیرد آری مجنون و شانرا که در بادیهٔ محبت سرگردان اند غیر از جمال لیلی تسلی نیست و فرهاد منشان را که در کوهستان محبت بسنگ فلاخن مانند بجز وصال شیرین تسکین نی درین صورت این مهجور صورتی موصول معنوی ابراز حرف شوق که از دلها بدلها پرتو انداز و از جانها بجانها همراز است از آیین رسم پردازان عبارت طرازی عبارت طرازان رسم پرداز دانسته پرده کشای چهرهٔ مطالب میگردد که در زمان محمود و آوان مسعود رو مفاوضهٔ تلطف آمود زنگ غم از آیینهٔ سینهٔ بی کینه زدود بر روی دل اتحاد منزل در بحبوحهٔ انبساط کشود حقیقت که اگر آن قیمهٔ کریمه را حرز جان ناتوان خوانم روا است و اگر آن نامهٔ فیض شمامه را جراحت روح مجروح دانم بجا است بیت

منکر باشم که بران خاطر عاطر گذرم لطفها میکنی ای مخزن صد گونه کرم

رجا که تا رفع حجاب دوری ضروری دوستان اخلاص پرست از لوح خاطر صافی محو و نسی نخواهند فرمود الله معکم اینما کنتم مکتوب بست و پنجم بخدمت مطلع انوار اهلیت مخزن اسرار قابلیت مجمع اخلاق زبدة العصر یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه صمد میان شیخ محمد تحریر یافت بیت

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد

اگرچه صیت کمالات کسبی و وهبی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن نمک خوان ارباب فضل و محاکمان

اصحاب فضائل موزد مراحم اشفاق مصدر مکارم اخلاق رونق افزای بزم سخن عقده کشای مشکلات هر فن
این کمترین سراپا اشتیاق اغاثانه آرزومند ملازمت کثیر المودت ساخته تمسک حصول این دولت فیض وصول را
موقوف بر وقت داشته بدو کلمه نیاز امیز که تحفه تهیدستان بی مایه بدازین شباشد خود را فرا یاد ضمیر عطوف پذیر
میدهد که ذات قدسی صفات آنحضرت در ان ظلمات چشمه حیاست و این عقیدت اندیش از ان منبع زلال
فیض مالامال اسکندر مثال همدوش حرمان درین صورت امید آن دارد که تا این عبودیت منش بر نمونی حضرت
طالع بوصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بعنایت نامجات مرحمت آیات سرفراز میفرموده باشند
که سر دفتر توانگری همان تو اند بود گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست خاشاک من که بر دل دریا گذر کند
هنگامه افادت و افاضت گرم باد بالنوال و الصلاه مکتوب بست و ششم بخدمت گرامی
آب گوهر بینش تاب جوهر آفرینش یگانه کارخانه تقدیر سیدی سندی میر سید میر در سفارش
دوستی تحریر یافت رباعی هر چند جدا بصورت آمد گل من پیوسته بمعنی است در منزل من
دل گشت ز یاد من فراموش بلی یاد تو فراموش نگشت از دل من مخلص صمیمی خلیفه طالب علم بعد تجدید
مراسم صداقت و اخلاص و تشیید مبانی خلت و اختصاص شهود ضمیر منیر خورشید اقتباس دقیقه شناس
آن امیدگاه اتحاد کیشان و دلریش و نکته پناه دلریشان اتحاد کیش میگرداند که حامل عریضه نیاز دستار سر
سربلندی و سر دستار ارجمندی ست درینولا از غایت افلاس بند زندان اضطرابست و در خواهش بجا همان
قرص آفتاب لهذا بمقتضای مهربانی آن طرهٔ عمامه کام بخشی و کامرانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم گرامی
خدمت گشته درین صورت آرزو دارد که اگر مشار الیه بتوجهات کریمانه ایشان گل عشرت از گلشن امید برچیند
و نقد مراد در آستین خود بیفشاند مراحم مربیانه آن مامن خیر اندیشان سرمایه جمعیت فراندوخته گریبان پریشانی را
تا دامن چاک زند و شمع کامیابی را برافروخته نهال ناکامی از بیخ برکند هر آینه بار منت بی شمار بر ذمه دستار اخلاص شعار
خواهد بود تا چاک زند بدامان نیاز گریبان سعی امید که دست دولت در دامن بخت ارجمند آن بخت بلند باد
فصل دوم در رقعات دفعه اول بمایه صحبت و سرور میان عبد الشکور که تن بادای حقوق اوستاد
نمیداد و با غوای ناقصان کینه کیش زبان بمقدمات لاطائل میکشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و ترک
صحبت اهل نفاق تحریر یافت ع تا توانی سر ستاب از صحبت روشندلان سعادت یار کامگار سلامت
از صحبت اراذل معنی سنج محروم بودن راه بطالت و ضلالت پیمودنست آدمی را که فی الجمله امتیاز

وارد آید که بقدر استعداد پیوسته صحبت به از خودی جوید و حرفیکه غیر مستحسن شنید نگوید الحال آن عزیز تمیز که
بکنه نکته میرسد شایسته آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته بتحصیل کسب کمال کوشد و حروف
دوستان که بمقتضای دلسوزی بقلم آمده درست پند داشته بر بجو شد برادرم بحکم آنکه سخن درست بمنزله دوا است
هر که دریافت دریافت مصرعه بر رسولان بلاغ باشد و بس رقعه دوم که بنظم و نثر توأم خوانند

بدوستی تحریر یافت بر ضمیر منیر مهر نظیر آن خردمند صاحب تدبیر
معدن لطف و مخزن اشفاق منبع الجود و مجمع الاخلاق بهجت افزای خاطر غمگین
عیش پیرای سینه بی کینه نمک خوان بزم صاحب فن محک امتحان اهل سخن
رونق فضل و زیب دولت و جاه دانش آگاه شیخ نور الله وافع و لائح شد کاین احقر
از ره اتحاد شام و سحر از خدای کریم بی کم و کاست داعی عمر و جاه آن یکتاست
شرط انصاف آنکه پیوسته این محب نحیف دلخسته تا زمان حصول خدمت اگر
از سر التفات جان پرور بمکاتیب ابتهاج آمود یاد گردد عجب نخواهد بود
نامه بر حرف اختصاص تمام کرده شد والسلام والاکرام رقعه سوم عبارتیکه بحضور

ایالت و اقبال پناه بسالت و اجلال دستگاه مجمع ارباب فضائل مرجع اصحاب دلائل خان بلند مکان منبع الجود
والاحسان نواب رشید خان در اعتذار قبول خدمت مستی گری و اظهار شوق کسب علمی تحریر یافت
من همچندان بیدستگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و نیم گامی بسوی کامی ننهاده کوسر و برگی که بگذارش
مقدمات شایسته سوسن مثال زبان ناقص بیان کشاید یا بنگارش عبارات پسندیده که از عالم معنی رنگ و بو
داشته باشد جرأت نماید نواب مهربان قدردان سلامت اگرچه در خدمت باریافتگان حضور بودن سرمایه
سعادت جاوید حاصل نمودنست لیکن در صورتیکه خود را باشغال تعلق مستعلق گرداند هر اینه از کسب علوم که بجهت
این دولت فیض لزوم لذا اندر روحانی و جسمانی گذاشته دل نهاد کربت غربت ست محروم میماند آری مصرعه
یک خانه دو میهمان نگنجد حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم محمود بحق الملک الودود رقعه چهارم

بخدمت سرمایه جمعیت دوستان خاطر حزین میان شیخ غلام محی الدین مشتمل بر عدم تربیت سنگدلان و ترک
صحبت جاهلان تحریر یافت فضائل پناها فواضل دستگاها تربیت چنین کسی که در کتاب و کباب امتیاز ندارد
و چین و ختن را جدا نه پندارد پرداختن گوهر را در خلاب انداختنست و نکته علم با امثال این قسم کم فهم آموختن

دل بی آتش و خنستم انگیز ع صحبت نیکان بدان را سود نیست سعی و سوزی شبار روزی در سبق

او بی اثر دانند و بوجهی از آن مجمع الجهلا خود را خلاص گردانند که در خور مزاج آن سرمایه مسرت و ابتهاج جاگیر

دلپذیر بهم رسید و دوستدار بوطبق وعده انتظار بسیار کشیده باقی ع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست

جمعیتی که دل دوستان خواهد و جان دشمنان کاهد قرین حال فرخنده مآل باد رقعه پنجم در جواب دوست

بجهت برای محبت گرای بیاهر رای تلبیر ترک صحبت یاران آشنا و بیگانه خود تحریر یافت دولت مساعد یار

و دیده بخت بیدار باد کمتری که در بارهٔ ناحق شناسی ناسپاسی یاندی کاسی برادر گهاسی که اول بلبلی

دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر جا ستدی ع اصل جدا از خطا خطا نکند

برآدرم بحکم آنکه از گل کاغذ بوی برآید و تحفهٔ تصویری گشاید بیت نخست وعظت بر مجلس این سخنست

که از مصاحب نا جنس احتراز کند دوستانت مسعود و دشمنانت مردود برب المعبود رقعه ششم بیاری که

بیاض فرستاده بود تحریر یافت مآل آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال ثمرات مرادات حال و مآل اشمر باد

سفینه که بیاض و سوادش بسپیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار تازه مضمونش جان را از بند غم رهاند رسید خاطر را

گل گل شگفتانید این اشتیاق سراپا اشتیاق از غایت شدائد طوفان فراق نوح وار آن سفینه جمعیت سفینه وقت جود

ساخت و بیاض مصرع دلاویز پرداخت ع سفینه که در و بحرها بود این ست تا بیاض سواد لیل نهار ست

بیاض اوقات آن دوست محبت سمات بسواد ابیات مسرت آیات جلوه گر باد برب العباد رقعه هفتم مشتمل بر نصایح دوستانه

بدوستیکه اسپ جور و جفا میتاخت و نزد اخلاص کم و بیش نگارش یافت بیت بود دشمنش تازه و دوست ریش

کسی کش بود دشمن از دوست بیش دوستدار سراپا نثار بحمت آنکه از بیسلوکی آن یار وفادار آرام بخش دل

بیقرار نوکران سرکار فیض آثار نواب فلک الاقتدار شکوه گذار اند در گرداب اضطراب است عجب آمد که داستان وعظت

افسانه انگاشتند و تخم محبت در مزرعهٔ خاص و عام کاشتند بیت چند خرامی و تکبر کنی

دولت پارینه تصور کنی آخر الحال از آن محبوب القلوب تلافی زمان ماضی مطلوب آنجمت محبان

صفا کیش مرهم گذار دلریش بیش از پیش است آن مهر افزای خونین جگران سپهر منظور نظر دانا دلان حقیقت

آگاه مقبول خاطر سخن سنجان ژرف نگاه باد رقعه هشتم بیاری که میخواند و بلهو و لعب میگذراند محتوی

بر مقدمات نصایح تحریر یافت بیت زمان خوشدلی دریاب دریاب که هر دم در صدف گوهر نباشد

برادر من درین جمعیت که طرفی باری از کس غباری بر سر و خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و در بطالت

وضلالت گذرانیدن بنای عشرت کندیدن هر آینه عشرت چشیدنست بیت قدر نعمت ست بعد زوال
قطع نظر از حصول استعداد قابلیت باری در رضامندی پدر بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودنست بیت
حافظ گرت ز پند حکیمان ملالتست کوته کنیم قصهٔ طول کلام را توفیق رفیق باد

رقعهٔ نهم

بدوستیکه بکمال دفع آزار چشم ادویه طلب بسته تحریر یافت درینولا که خبر آزار چشم آن نور چشم مروت و چشمهٔ نور
و چشمهٔ سار بردی دانش و آگاهی موزدان سپید و سیاهی رسید بچشم آن چشم چراغ اهلیت که بچشم این دوست تمنا
مژگان سنان گردید الله تعالی چشم آن مردمک دیدهٔ مردمی را از چشم زخم زمانه برکنار دارد چشمهٔ شست آنکلاه دیده
بترتیب مرقوم بکار برند و حقیقت سابر نگارند شفای چشمی و صحت جسمی مقارن حال فرخنده مآل آن سلالهٔ عز و کمال باد

رقعهٔ دهم

بدوستیکه از دوستان دوستی و ستگرانی خاطر بهم رسانیده روگردانیده بود تحریر یافت بیت
آتش مزاج من بگذار این عتاب را چین بر جبین مدید کسی آفتاب را دل خیر اندیشان را بناوک ملامت
دوختن و سینهٔ ایشان را بنارهٔ غضب سوختن عبث ناکامی بی آرامی میدانند لهذا آن سرمایهٔ جمعیت و بهجت
ازین حال آگاه میگرداند بیت ما تنگ ظرفان حریف این قدر سختی نه ایم دانه اشکیم ما را گردش چشم آسیاست
زیاده برین نمک بر جراحت پاشیدن جان بیدلان ابکر تیغ ستم ترشیدنست درین صورت آن محبوب القلوب را
باید که تلافی گذشته گرایند درین ابیات عمل نماید نظم دل بدست آور که حج اکبرست
از هزاران کعبه یک دل بهترست دل گذرگاه جلیل اکبرست کعبه بنگاه خلیل اکبرست
خلق پسندیده بقارن روزگار بهجت آثار باد

رقعهٔ یازدهم

بمایهٔ جمعیت خیر اندیشان دلریش محمد درویش که بظاهر خود را
بخضر ثانی می ستود و بباطن مشق نوحهٔ غفلت می نمود تحریر یافت بیت غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش
شاید همین نفس نفس واپسین بود از آنجا که رموزدانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد را که دل بنشاط این کهنه رباط
نمیدهند و بر نعمات این خراب آباد سست بنیاد اساس نمی نهند شایسته آنست که هم رادم آخر تصور نموده بحرکت
زبان و لبان را مشغول ذکر واحد حقیقی سازند و سینه را از محبت ماسوی الله پرداخته بیت یک لحظه جدا مباش از یاد خدا
عمر تنگذرانست چو آب از تهیل پیوسته پاس انفاس صاحب دانی آن دقیقه شناس حقیقت اساس باد

رقعهٔ دوازدهم

در جواب دوستیکه شکایت یاران نسانی نوشته بود تحریر یافت همیشه هم آغوش بهجت و شادمانی
باشند آنچه از حکایت شکایت یاران خرده جو زشت خو که بظاهر در اخلاص کشایند و بباطن کار دشمنی نمایند مرقوم بود
معلوم نمود اگرچه باین گروه بی شکوه محبت داشتن دشمنی بر خود گماشتن ست لیکن بحکم آنکه مصرعه

باد دوستان بمطلب باد تمنای دل را بلطف و مدارا پرداختن دوستان زبانی را شرمنده ساختن ست ع

ایهاز تو آید و چنینها تو کنی بیت هر که او نیک میکند یابد نیک و بد هر چه میکند یابد

توفیق کریم الاخلاق و عمیم الاشفاق رفیق باد رقعهٔ سیزدهم بنوشتهٔ حسین اقبال سید جلال که خود را از سبب

کمال باز میدانست و آیات اهو و لعب بر صفحهٔ حال خود می نگاشت تحریر یافت مصرع

بندگی باید همیزادگی منظور نیست ثقابت پناها بخابت دستگاها باغوای جوفروشان گندم نما بر شرافت که

مرکب از شر و آفت ست نظر انداختن و بغرور مال و منال خود را پایمال جهالت ساختن از پایهٔ اعتبار ارباب

حالت افتادن و ابواب تلهف و تاسف بر روی خود کشادن ست بیت مجردان طریقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست برادرم طالب صادق دل را از خیالات دنیه خالی نگرداند خود را بشرف

تحصیل دولت علوم فیض لزوم نرساند دریاب علم که ترکیب از عین و لام یافته مشعر بر آنست که تا این کس چشم

بر نفی ندارد جوهر مقصود بدست نیارد ع نه فی را شناسد نداند علی را بیت تا طبع نازکت نپذیرد ملالتی

آن به که نامه را بدعا مختصر کنم توفیق کسب علم و حصول مراتب حلم یاور باد عمرت مزید برب المجید

رقعهٔ چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفواضل محمد فاضل تحریر یافت بیت بر اندر دل آن جنس و شیرین انداز

که برحمت گذری بر سر فرهاد کنند فضیلت پناها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز ست

اگر بقدوم مسرت لزوم خود کلبهٔ احزان این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت مشتاقان مهجور پردازند

غایت عنایت ست بیت دران بزمی که شمع روی تو نیست چراغ دیده را گل نتوان کرد

هنگامهٔ افادت و افاضت بکرم رب العزت گرم باد رقعهٔ پانزدهم و صنعت اشفقتین یعنی از خواندن

لب بلب رسد و طلب دوستیکه هاشم هم از همین قبیل بود تحریر یافت از آنجا که دیده در اشتیاق آن یگانهٔ آفاق

اشک ریزان و سینه از آتش فراق آن سراسر اشفاق شعلهٔ آه و نالهٔ خیز است درین صورت اگر از روی تلطف و التفات

که طریقهٔ یاران راسخ الاتحاد و وافق الوداد ست دوستان جانی را از تشریف شریف خود خرسند گردانند هر آینه

خاطر را از نگرانی انتظار وارهانند زیاده چه نگاشته آید الله تعالی عیش و نشاط جاودانی رفیق گرداناد

رقعهٔ شانزدهم بخدمت محبت و صداقت طوار موالفت و مخالصت آثار مقبول درگاه و دو دمیر

سید محمود تحریر یافت مخلص پرور او دوست نواز ایارانی که در خلا و ملا دمساز و همراز بودند و بعبارات آرای

خود را بلباس یکتائی مینمودند و شب و روز خیر طلب از شکایت ایشان دفترها کشوده میدود و در اهانت آن یاران

خیر اندیشان زبانها سودند اگرچه از صریر مقالات پریشان آن جماعه بدکیشان غنچهٔ دل دوستدار شکفت
مگر ازین رو که مصرع جواب جاهلان باشد خموشی حرفی نگفت اما درین صورت آن
معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را بکشاده پیشانی بر قطعهٔ مسیح ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع نور و خط مرتب بوده
هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو رویه گاه سخن همچو کاغذ سیاه کن رویش
چون قلم گردنش به تیغ بزن تا تیغ آبدار آفتاب از نیام مشرق برآید و شمشاد چون قلم بر میدان
و تا قلم زیبا نگار صفحهٔ قرطاس رنگین نماید دوستانت مثل کاغذ گوهرفشان باد رقعهٔ هفتدهم بسر ماهان
و امانی حدیقهٔ پیرای عشرت و کامرانی میرزا سبحانی که بعد انقضای ایام جوانی بمحنت کسب علم پرداخته بود
تحریر یافت بیت پیری که دمی عشق زند بخت است از شاخ کهن میوهٔ نورس خلق است
الحمد لله منته که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب کمال که منتج حسن حال
و مآل است بخاطر شریف متمکن گشت و دل عیش منزل خیال باطل هنگامه پردازی لهو و لعب آهنگ آرزو
دارد که بموجب این بیت لاوزیت بهر کاری که همت بسته گردد اگر خاری بود گلدسته گردد
در کم فرصتی بجد و جهد بسیار استعدادی بهم رسانند و یاران مجلس نشین را آفرین گر خود گردد انشاء الله تعالی
بزودترین اوقات بهرهٔ مند کمالات صوری و معنوی گردانادیه بحرمة النون والصاد رقعهٔ بیست و دهم بر برادر
بجان برابر مصادقت اطوار سلیقه شعار ابوالمظفر تحریر یافت بیت ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم از آنچه نباید محفوظ و بهر چه شاید محظوظ باشند عجب می آید و طرفه تر مینماید
که تغافل ایشان چون شوق محبت اندیشان بیوزبروز می افزاید و بر دل تو منزل و حسرت میکشاید بهر حال بیت
در یاد توایم هر کجا ایم بیگانه مشو که آشنائیم مرآت محبت اتحاد روز افزون باد
رقعهٔ نوزدهم بخدمت بیشدست خان ایشان سموالمکان امانت خان بموجب فرمان بودت دستگاه
میان مسعود که خواست پروانهٔ ایشان بجهت رفع مناقشه برادران خویشان داشت تحریر یافت صاحب
مهربان جمیع الامتنان بسلامت چون ذات قدسی صفات آن قبلهٔ آمال و وسیلهٔ جمیع انجام مهام مستمندان
شکسته بال می پندارد لهذا این مضطرب الحال از آن منبع زلال فیض بالامال بامید کمال آرزو دارد که
باریافتگان حضور این فدوی را از ظلمت آباد شداید انتظار برآورده خضر مثال چشمهٔ حیوان مراد رساند و سکندر دلد
آوارهٔ دشت حرمان نگردانند بیت عنایتی کن و ما را بکار ما بگذار که کار ما همه موقوف بر عنایت تست

تا پروانه هنگامه افروز شمع پرسوز دست شمع دولت و اقبال پروانه محفل فیض اشتمال باد و دولت جاوید غلامی کنان

بحرمة النبی و آله الامجاد رقعه بستم بیار گلسار آرام محبت دل بیقرار مظهر آثار صداقت و وداد

میان آله و اشتمال حقیقت حال خیریت مآل خود بقلم داد بیت ما نیم بحر محبت غریبی

عیسی نتواند شمس طبیبی از آنجا که جام خواهش این خام طبع بی سرانجام از نور باده مراد فروغی

نمی یابد و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دل محبت آسود نمیتابد بیت روزم بغم و شب بالم میگذرد

عمرم همه با محنت و غم میگذرد در صورت بحکم آنکه اگرچه تشنه زلال سیرابی خود بسر آب نمی یابد اما با سیه کلیمی

می شتابد بدین بیت بیت حافظ طمع سبز عنایت که عاقبت آتش زند بخرمن غم دود آه تو

امید گاه گاه بترقیم حقیقت حال خیریت اشتمال پرداخته تسلی بخش خاطر مهجور گردند شاید که بدین وسیله از کرد اضطراب را بجمعیت گرایند

چه احتیاج بپیش تو حال دل گفتن مسرت و نشاط روز افزون باد رقعه بست و یکم بدوستی که بها

فرستاده بود تحریر یافت بعد تعداد شوق که فوق البیان است مشهود ضمیر صداقت تصویر باد انبهای نغز

سراپا مغز که قوت روحی توان گفت رسید الله را حلاوت شکر بخشید خانه آباد شکر مهربانی آن دوست از رگ

ریشه قلم خشک پوست بیرون است از آنجا که تحفه شایسته آن سرزمین همین تواند بود اگر گاه گاهی ارسال آن رشک

میوه های بهشتی ضیافت الله میکرده باشند در بارگاه محبت گنجایش دار العافیه بالعافیه رقعه بست و دوم

در جواب دوست محبت منش میان آله بخش باظهار لوازم اتحاد تحریر یافت صحیفه الوداد ورود نمود دو باب

عدم ابراز داستان راز که بمزید تاکید ترقیم یافته بود پرده از رخ برکشود دقیقه شناسا دوستدار را که منبع اظهار

آن مرهون منت بیشمار است از جمله مخلصان بجهت شمارند و بگفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند بیت

ز سینه تا بلبم سالها شود محبوس هر آن نفس که رضای تو اندر آن نبود اسباب دولت آماده و ابواب

بهجت کشاده باد رقعه بست و سوم در جواب دوستی نگارش یافت بیت ای که صافی ساختی عیش مرا از درد درد

دور بلا از گرد تو آسیب دوستی گرد مطالعه نامه محبت افزای محنت زدای آن تو رحمه قدر مروت و وداد تو

حدیقه فتوت داد که سراپا راحت مرهم جراحت بود بصارت چشم و بصارت جسم افزود انسب آنست که پیوسته

بوشتجات سرت بخش حسن خلق فرایاد ضمیر خلت آباد دارند مصرع در شرب دوستی بسند بیز

خبر حال بخال عافیت و جمعیت مزین باد رقعه بست و چهارم بخدمت دوستی در سفارش

دوستی تحریر یافت پیوسته همکنار جمعیت صوری و معنوی باشند شیدی سند سید شهید سید آنا بدال

طریقهٔ اخلاص آن سعادت دستگاه این خیرخواه را آگاه گردانید بنده پرور این قسم عزیز الوجود را که در هر امور
مرجوعه جرأت دلیری دارد خود از صاف دلی انصاف فرمایند که لائق بر بست دلیری باری مقتضای بار
بخلاف گذشته کاری کنند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود و خجلت دشمنان بیت
دادست دست حق که بدست آوری دهی
دارد وگرنه بهتر ازین بیست چارده
توفیق مراتب شناسی و قدردانی رفیق روزگار خجسته آثار باد

رقعهٔ بست و پنجم در سفارش تحریر یافت مهربانا قدردانا داستان فراق بیانی
و حدیث اشتیاق پایانی ندارد و لهذا این معنی را بحکم مصراع دلاویز بیت
هست رهی عالم دل را بدل
حوالهٔ وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینهٔ حال خیر اندیشانست نموده مطالب ضروری را بالقلم می آرد که
حامل رقعهٔ نیاز سپاهی جان نثار سلیقهٔ شعار اگر بیمن توجهات کریمانه بلب نانی رسد احسانی خواهد بود بیت
بر دایش بخاک و رسانیش بر فلک
هر کو بدامن تو زند چون غبار دست
رقعهٔ بست و ششم
بدوستیکه افشای راز خود کرده بر همزبان هنگامهٔ جمعیت خود شنود بود تحریر یافت بیت
اگر جز تو داند که راز تو چیست
برین عقل و دانش بباید گریست
جان من بسلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن و راز خود را بر روی روز
انداختن نزد اسرار باغیار باختن صد است چه رو جفا بر خود تاختن بست گذشت آنچه گذشت آینده را اگر
بخاطر آن دوست بیاید باید که بموجب السر اذا جاوز الاثنین فشاع برین بیت عمل نماید بیت
راز را با یار خود هر چند بتوانی مگوی
یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن
توفیق رفیق باد **رقعهٔ بست و هفتم** در جواب دوستی مشتهر صنعتی که حروف الفاظش نقطه بالا دارد تحریر یافت مشاهدهٔ اخلاص
نامهٔ اختصاص آمود آن نقاوهٔ خاندان اصطفا خلاصهٔ دودمان ارتضا مسرت و نشاط افزود و در مادهٔ
انقطاع و انفصال معلله دوست صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم تو در رقم شده معلوم نمود
از کرم کارساز متوقع آنست که امروز در حضور رفعت و امانت دستگاه موافق خواهش آن صادق الاتحاد
معاملهٔ مرقومه منقطع گردد و عدم حصول ملاقات فرحت سمات محض از کثرت اشغال است و الا بدیهی لوازم صداقت
و وداد قصور ندارد و داور دادار در همه اوقات مرادات حاصل کناد **رقعهٔ بست و هشتم** بخدمت الامرا
خان بلند مکان عظیم الشان فیروز خان در سفارشی تحریر یافت صاحب قدردان فیض رسان سلامت از
مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام مهام حاجتمندان استهام بی اختیارست امید آن دارد که التماس
این محبت اساس در باب شیخت مآب شیخ عبد الوهاب که مفصلاً حقیقت حال خیریت مآل خود را بخدمت کثیر المنوبت

گزارش نماید درجهٔ اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش آرزو تابد و دولت اقبال تضاعف پذیرد بحرمة الهون
والصادر **رقعهٔ بست و نهم** بر صنعت الفاظ غیر منقوطه نگارش یافت داور داد ارسالک مسالک
سداد سوسن آسا سر داد محمد مراد را همواره محروس دارد و مرا سلسلهٔ کرم آمود دل مهموم و عاگو را
مسرور کرده اطلاع احوال داد آگاه دلا احاطهٔ آلاء واحد احد کلک گوهر سلک را محال و عدم ادراک سر سوا الله
الصمد مدرک اهل کمال ما ادرک اسرار علومه العلما و ما حرک سلاسل حکمه الحکما هرگاه اکرم اولاد آدم
سرور منعمورهٔ عالم در عد و احصاء حمد و آلاء لا کلام آمده حوصلهٔ درک مردم حارص شعد و م معلوم الله منعکم
کل حال **رقعهٔ سی ام** بخدمت عزیزی که درخواست نوکری داشت تحریر یافت مشهود ضمیر فیض آمود باد
خطر زینا بالنظر و مناسبت عبارت قصهٔ آن فضیلت دستگاه که باین خیرخواه نگارش یافته بود فرصت اقبال پناه
رای گردهر اس که قدرشناس معنی اساس دیده مشتاق گردیده اگر پسند خاطر آید دستدار حقیقی سلسلهٔ جنبانی
نوکری آن خلاصهٔ خاندان اهلبیت نماید درینصورت بهرچه ایما رود بعمل آرد جمعیت خاطر روز افزون باد **رقعهٔ سی و یکم**
در جواب عزیزی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود نگارش یافت ع خاطر بدست تفرقه دادن نه زیست
بمطالعهٔ محبت نامهٔ اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن نوکری سرکار نواب مستطاب خورشید اشتهار قمر دودمان
بدائع نگار شده بود حیرت نمود درین صورت آن عالی فطرت یگانهٔ روزگار را بحکم آنکه بیت
خدا گر بحکمت ببندد درے کشاید بفضل و کرم دیگرے شاکر بودن موجب مزید نعمت است
جمعیت صوری و معنوی نصیب باد **رقعهٔ سی و دوم** بخدمت رفعت و اقبال پناه خان ذیشان رفیع الارکان
جلیل القدر عظیم الشان همت خان تحریر یافت صاحب بلند همت خان والا مرتبت سلامت محبت صداقت
نشان محمد خان شب و روز بتعداد محاسن اشفاق آن منبع الجود والاحسان رطب اللسان عذب البیان است
آری فرخنده طالعی که ایصال نفع و دفع ضرر خسته دلان شکسته بال منظور داشته بانجام مهام خاص و عام پردازد
هر آینه بحکم الدنیا مزرعة الآخرة خانهٔ عاقبت آباد سازد و دولت و عمر از حد املا و انشا مضاعف باد بحرمة النبی
و آله الامجاد **رقعهٔ سی و سوم** در جواب عزیزی در سفارش تحریر یافت ع بساعتی که تو لا کند بدان تقویم
صفا و فضهٔ بهجت افزا سعید انچه در شرح خوبیهای نیک سلوکیهای محبت پیرای بهیه سرای مرقوم بود معلوم نمود
از انجا که مرد فهمیده کار و سلیقه شعار است انشاء الله تعالی در معدود الایام جوهر معامله دانی و کارشناسی را که طوطی
خاطر دوستانست بپایهٔ یقین میرساند و بگرد از گفتار شایسته خود را بصاحبان مستان میگرداند چراغ قدردانی

و مراتب شناسی فروزان سینهٔ پرکینهٔ حسود بجمر غم چون عود سوزان باد رقعهٔ سی و چهارم بخدمت نصیر
بیج مروت گوهر درج فتوت محبت نشان سیان کمال خان مشتمل بر اظهار حقیقت دوستی و دستان حریف باز
و ترک صحبت ایشان تحریر یافت عالی رفیع الشان بلند مکان سلامت از یار ابیات شمار و بیگانه خو که ظاهر
بلباس دوستی در آیند و بباطن اساس دشمنی محکم نمایند نزد وفا ساختن مهرهٔ محبت ادر شد محنت انداختن
و بصحبت چنین کسان پرداختن خانهٔ عیش را ویران ساختن نیست اگرچه آن مقبول ارباب کمالات محتاج
این قسم مقالات نبود اما بمقتضای تجربهٔ اخلاص یاران زمانه حرفی چند دوستانه مرقوم نموده زیاده از این
گفتگو زیاده است رقعهٔ سی و پنجم در جواب دوستی ترقیم یافت مکتوب صداقت اسلوب مشتمل بر اطلاع حقیقت
حال این شکسته بال نگاشته خامهٔ تلطف شمامه بود رسید باعث مزید انبساط خاطر گردید صداقت پناها چون
از دل شکسته کاری می آید و از دست فروبسته عقده نمیکشاید پای همت از تردد ات بی اثر لنگ ساز
و آن نپرداخته بیت ما کار خویش ایجاد و نکار ساز بسپرده ایم تا کرم او چه ساکند
سلامت باشند رقعهٔ سی و ششم در جواب عزیزی نگارش یافت عروس مطالب چهره کشا و رونما باد آنچه در باب بی وفائی
و عدم رحمت پیرگدائی که حرف دوستانه نشنود و از غایت کوته اندیشی مال و متاع خود را پایمال قطاع الطریقان
نمود قلمی بود الحق بیت آنکس که خدا منصب خواری شود ابلیس بکار و بار یاری شود
دهنولا از غایت پریشانی و حوادث آسمانی تیر قامت چون کمان شده و آن پریشانی بدرجه که از نقوش ندامت گذشته
بلا گشته در بدر سرگردانست و صورت غیر از آنکه آن عطایاش خطاپوش نظر بعواطف پرورش کریمانهٔ خود نموده بدستور سابق
عز و امتیاز بخشد صلاحی دیگر بطرح نظر دوستان صداقت اثر نیست ع بر من منگر بر کرم خویش نگر
بهجت خاطر روز افزون رقعهٔ سی و هفتم مشتمل بر اظهار اخلاص و ستایش اختصاص جلت پناه میان
رحمة الله تحریر یافت بیت ما بیاد تو سلامت بخیال تو خوشیم غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست
خیال نکنند که دوستدار سراپا نثار نزد مخالفت باز و از آیین مروت درگذشته بیار دیگر پردازد انشاء الله تعالی تا دوام
حیات است گویان وصلت جویان خواهد ماند بیت این نیست که حافظ را مهر تو در خاطر
کان سابقه پیشین تا روز پسین باشد رقعهٔ سی و هشتم بدوستیکه از غایت فلاکت در گرداب هلاکت افتاده بود
مشتمل بر مقدمات تسلی طراز تحریر یافت بیت باید چو برق خنده زنان بر سر دوستان نی همچو ابر بر سر دنیا گریستن
در تنگنای کشمکش زمانه و وسعت آباد استقلال رگذاشتن خاطر را چون حروف رزق منتشر داشتن